

ثانیاً - غالباً مأمورین آنها بزبان فارسی آشنا بودند چه اکثر آنها در هند دارای مأموریت‌های لشکری و کشوری بودند و از آنجا بایران مأموریت یافته بودند و زبان فارسی « مدت هشتصد سال زبان درباری و زبان رسمی هندوستان بود ... و حتی اقوام مختلف هند که زبان یکدیگر را نمیدانستند بزبان فارسی متوسل میشدند .. »^۱ از مأمورین انگلیسی مهدی علی خان اصلاً خراسانی و فارسی زبان^۲ و نماینده شرکت هند شرقی در بوشهر بود . سر جان ملکم در ۲۲ سالگی در هند شروع با موختن زبان فارسی کرده و آن را یاد گرفته بود^۳ . سرهارفورد جنس مدت ده سیال مقیم بصره بود و زبان فارسی را پیش محمد نبی خان برادرزن حاجی خلیل خان ملك التجار قزوینی که پس از او سفیر ایران در هند شد یاد گرفته بود^۴ . سر گوراوزلی علاوه بر زبان فارسی یکی دو زبان دیگر شرقی هم میدانست^۵ و مأمورین دیگر هم در ایران بزبان فارسی کم و بیش آشنائی پیدا کرده بودند .

ثالثاً - پس از رفتن فرانسویها ، انگلیسها در ایران رقیبی نداشتند و بر احوالی میتوانستند مقاصد خود را از پیش ببرند و هنوز روسها هم آنها را مخالف نفوذ خود در ایران نشناخته بودند .

رابعاً - جاسوس طرف مخالف یا اصلاً نداشتند و یا اگر داشتند بسیار کم اثر بود و مزاحمت چندانی برای آنان نداشت و در مقابل درباریان فتحعلی شاه با انگلیسها چنان موافق بودند که سرهارفورد جنس میگوید « من با هر يك از درباریان که مکاتبه نمودم آنها را بدوستی دولت انگلیس بی اندازه نزدیک دیدم »^۶ مسلم است که این وضع وقتی با فعالیت مأمورین مخفی انگلیس توأم میشد محیط بسیار مساعدی

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ص ۸۲ ۲- در تاریخ سیاسی و دیپلماتی ایران ص ۱۰۱ بایرانی بودن او تصریح شده است ۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۱ ص ۳۳ ۴- تاریخ سفارت حاج خلیل خان ص ۴۱ ۵- تاریخ پست و تلگراف و تلفون ص ۲۰۲ بقل از ج ۹ روضة الصفا و ج ۳ ناسخ التواریخ ۶- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۱ ص ۶۱

برای پیشرفت نظرها و سیاست انگلستان بوجود میآورد^۱ .
خامساً - دولت عثمانی طرفدار انگلیس و مجری سیاست آن دولت بود زیرا سیاست انگلستان با عثمانی همراه و موافق بود و انگلیسها از طرفداری عثمانیها^۲ استفاده بسیار میکردند .

سادساً - مدت مأموریت و اقامت مأمورین انگلیسی در ایران غالباً زیاد بود و برخی از آنها بیست سال و چهل سال در ایران بودند و در این مدت طولانی اگر میخواستند خیلی کمک میتوانستند بایران بکنند .

سابعاً - برخلاف فرانسه که از ایران بسیار دور بود انگلیسها هم بایران نزدیک بودند و هم نیروی دریائی قوی و منظمی در آبهای هند داشتند که ارتباط آنها را با سواحل جنوب ایران تأمین مینمود^۳ و این تفوق همواره یکی از وسایل بزرگ اجرای سیاست انگلیس در ایران بوده است .

ثامناً - در مورد غلبه فکر نظامی در کار هیئت مأمورین فرانسوی ، انگلیسها هر چند بیشتر مأمورین خود را از نظامیان انتخاب کرده بودند لیکن وجود کسانی مانند مهدی علی خان و سرهارفورد جنس ، سر گوراوزلی ، جیمز موریه ، ویلیام اوزلی و امثال اینها و نیز ارتباط منظم هیئت با فرمانروایان هندوستان ، جبران این امر را نموده تعادلی میان نظرهای نظامی و سیاسی ایجاد میکرد .

در این هشت مورد همه جا برای انگلیسها در کمک بایران مقتضی موجود و مانع مفقود بود اما بدبختانه اساس کار دو مسئله دیگر بود و در این دو مسئله

۱ - دولت انگلیس برخلاف از ابراز فعالیت مستمر و اتخاذ تصمیمهای قوی و عاقلانه زمانی بازتنشست با داشتن موقعی بهتر از موقع فرانسه در ایران ، در داخله محرمانه بوسیله اعمال فعال و در خارج بدستکاری قونسولهای کار آگاه بعملیات شروع کرده پول مثل باران میریخت و چون اطلاع دولت مزبور از همه چیز ایران بحد کمال بود نظر صائب او در هیچ مورد خطا نمی کرد (مأموریت ژنرال گاردان در ایران) ص ۳۳ ۲ - مأموریت ژنرال گاردان در ایران ۳ - کشتیهای جابك آن دولت فرمان و فکر حکومت مقتدر خود را بهر طرف که لازم میشد میبردند (مأموریت ژنرال گاردان در ایران) ص ۳۳

انگلیس ها هم مانند فزانسویان پای بند مصالح کشور خود و روابط با روسیه بودند و متأسفانه مصالح انگلستان هم از عقیده «صریح و صادقانه» سرگوراوزلی و نظر سرهنگ ماک گرگور و امثال آنان سرچشمه میگرفت و روابط انگلستان با روسیه هم در حقیقت ایران را بصورت دانه گندمی در میان دو سنگ آسیا در آورده بود، چه در ابتدای مداخله انگلیس ها در کار نظام ایران روس و انگلیس در مقابل ناپلئون باهم متحد بودند و دولت انگلیس بر روسیه احتیاج داشت و از اینرو با ایران کمک مؤثر و قابل ملاحظه ای نمینمود. پس از جنگهای ایران و روسیه هم چنان ایران ضعیف و سیاست روسیه در این کشور قوی شد که انگلیس بعنوان حفظ هندوستان و جلوگیری از ازدیاد نفوذ روسیه در ایران و پیشرفت آن دولت بسوی هندوستان مصلحت خود را در آن دید که ایران را بحال ضعف و ناتوانی نگاهدارد و نظر سرگوراوزلی را دقیقاً اجرا نماید و بنا بر همین اصل بود که ایران هم مثل چند مملکت دیگر در واقع قربانی هندوستان انگلیس گشت.

چیزی که در این جریانات خیلی اهمیت داشت پول دولت انگلستان بود که وسیله بسیار خوبی برای مداخله در همه کارهای ایران و پیش بردن سیاست انگلستان در ایران بود، این پول چه بطور نهانی به وزرا و مأمورین ایران داده میشد و چه آشکارا و بموجب قرارداد بدولت ایران، هر دو اثر یکسان داشت و کار انگلیس ها را بسیار آسان میساخت و بگفته خودشان «هر اشکالی در تحت تأثیر طلای دولت انگلیس بطور معجزه مانندی از پیش برداشته میشد»^۱

با این توضیحات، شاید روشن شد که اگر واقعاً انگلیس ها قصد کمک بترقی ایران و حتی اجرای وعده ها و قرارداد های خود داشتند همه امکانات برای آنها فراهم بود ولی در این امر مهم موانع داخلی را نیز نباید از نظر دور داشت چه تازمامداران يك مملکت حقیقتاً و از صمیم قلب نخواستند باشند که ملت خود را ترقی دهند و در این راه از منافع شخصی و نظرهای خصوصی نگذرند و مردم

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۱ ص ۳۰

را راهنمایی نکنند این مسئله میسر نمیشود.

موانع داخلی اصلاح نظام لشکری ایران - هر چند که افسران فرانسوی و انگلیسی بعللی که گفته شد در اصلاح نظام لشکری ایران کار مهمی انجام ندادند ولی در داخله ایران نیز موانعی برای اصلاح مزبور وجود داشت که اهم آنها عبارتست از:

۱- مخالفت بعضی از سران سپاهی قدیم بانظام جدید و عناد ایشان با هر وضع تازه ای در سپاه ایران. این «رؤساء تصور میکردند با نفوذ و قدرت ارتش اهمیت اینان کاسته میشود و نباید بگذارند فرنگیها زمام امور ارتش را در دست گیرند...»^۱

۲- عباس میرزا و وزیر او میرزا بزرگ قائم مقام اول در میان شاهزادگان و وزراء مخالفینی داشتند که تا میتوانستند مانع کار ایشان میشدند و از همه آنها مهمتر محمدعلی میرزا دولتشاه بود که چون فرزند بزرگتر شاه و از ولیعهدی محروم بود کینه عجیبی نسبت بعباس میرزا داشت.^۲

«عباس میرزا بعنوان شکایت از محمد علی میرزا به سرگوراوزلی گفته بود که برادرش برای اینکه عباس میرزا و نظام جدید او را در انظار ایرانیان منفور نماید میکوشید که قبول آداب و لباس کفار را در چشم مردم مخالف بادین اسلام جلوه دهد...»^۳

سرهنگ دروویل درباره این شاهزاده میگوید «... فرزند ارشد شاه... در ستمگری و جهل و نفرت عمیق نسبت بتمدن ید طولانی دارد...»^۴

۳- بی پولی عباس میرزا و خودداری فتحعلی شاه ازدادن پول باو نیز مانعی بود. خزانه عباس میرزا در راه جنگهای ایران و روس^۵ و سرکوبی یاغیان آذربایجان

۱- سفرنامه فلاندن ترجمه حسین نورعزادقی ص ۷۱ ۲- میرزا تقی خان امیرکبیر - اقبال ص ۲۱۲ ۳- همان مرجع و مسافرت بایران کوتزیو ص ۱۰۰ ۴- سفرنامه دروویل ترجمه جواد محبی ص ۴۲ ۵- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران ص ۱۸۳

صرف شد. قفقاز و شهرهای آبادان از دست ایران بیرون رفت، حکام و مأمورین جمع آوری مالیات از این جریانات استفاده نموده پول را بخزانة دولت نرساندند و بر مشکلات موجود افزودند.

۴- شکست‌های عباس میرزا در جنگ با روس‌ها و در نقشه‌های اصلاحی بتدریج روح و جسم شاهزاده را ضعیف ساخت و خودداری افسران فرانسوی و انگلیسی از کمک باو در حساس‌ترین مواقع جنگ، او را از افسران بیگانه مایوس و شور و حرارتش را در اصلاح نظام ایران بدلسردی و افسردگی مبدل ساخت. فتوحاتی که در یزد و کرمان و خراسان - که در عملیات نظامی خود فرماندهی اردو را داشت - نصیب او شد، او را نسبت با افسران خارجی بی‌میل تر ساخت و این شبهه برای وی حاصل گشت که بهمان طرز قدیم سپاه داری ایران میتوان در جنگ پیروز شد.^۱

۵- شکست‌های ایران از روسیه، چنان روحیه زمامداران ایران را خراب ساخت که چون آلت بلا اراده‌ای در دست روسها قرار گرفتند بطوریکه «پس از فتحعلی شاه محمد شاه و وزیر او حاجی میرزا آغاسی در خود جرأت و جسارت مخالفت با اوامر وزیر مختار روس را نداشتند^۲....» و بدیهی است روس‌ها هم تقویت سپاه ایران را خوش نداشتند و با آن مخالف بودند. «اوژن فلاندن» که در زمان محمد شاه بایران آمده است ضمن علل عقب ماندگی ارتش ایران میگوید «... دولت روس نمیخواهد سرباز ایرانی آموزش نظامی گیرد و وضع ارتش ایران منظم گردد...»^۳

لرد کرزن نیز بر این عقیده است و مینویسد: «... روس‌ها نمیگذاشتند کار قشون ایران رونقی بگیرد...»^۴

۱- میرزا تقی‌خان امیر کبیر - اقبال ص ۲۲۰ ۲- همان کتاب ص ۲۲۳ ۳- سفرنامه اوژن فلاندن ترجمه نورصادقی ص ۷۱ ۴- مجله راه نو س ۴ ش ۷ مهرماه ۱۳۲۲ ص ۱۹۰ بعب

۶- وضع اجتماعی ایران آن زمان طوری بود که از کوشش و کاریکه انجام میشد نتیجه چندانی بدست نمی‌آمد، اشاره مختصری بمسائل ذیل این معنی را واضح مینماید:

الف- انس و علاقه مردم ایران بسوابق و سنن زندگی شرقی، آداب و رسوم و تعلیمات اروپائیان را بر آنان گران میساخت و ناهمواره مینمود. «کوتزبو» که سابقاً از او ذکری شد در این باره مینویسد: قشون ایران «... از حیث تعمیم قواعد و نظامات پیش نرفته است، کسیکه از علاقه ایرانیان بحفظ آداب و رسوم قدیمه خود اطلاع داشته باشد میفهمد که تغییرات تازه چقدر بچشم مردم ناگوار است و حضرت ولیعهد باید متحمل چه زحماتی شده باشد که تا این اندازه موفقیت حاصل نموده باشد...»^۱

ب- بیسوادی سربازان که اغلب از افراد ایلات و عشایر و یاروستائیان بودند خود مانع مهمی بود. «رالین سون» که چند سال مأمور تربیت سپاهیان کرمانشاه و کردستان بود، در این باره مینویسد «نیروهای منظم ایران از همان زمان تولد قابل تحقیر بودند و بجز مشق و تمرین در هیچ چیز دیگر بقشونهای منظم اروپائی و هندی شباهت نداشتند...»^۲ این گفته هرچند سراسر حقیقی نیست، ولی میرساند که در تعلیم سپاه ایران اشکال زیاد و موفقیت ناچیز بوده است و اگر دسته‌ای از گارد سلطنتی که باستقبال «هنری الیس» وزیر مختار انگلیس رفته و مورد توجه واقع شده بود در میان سربازان ایران وجود داشت^۳ نباید حکم کرد که همه دستها این چنین تربیت شده و مجهز بودند. باوصف این بیسوادی عمومی مشکل دیگری نیز در کار تربیت سربازان بود و آن اینکه آنان هرچند گاه باروش تعلیماتی تازه‌ای روبرو میشدند. تغییر و تبدیل صاحب‌منصبان موجب شده بود که سپاه جدید ایران «بعضی بزبان فارسی، بعضی بزبان فرانسه و بعضی بزبان روسی...»^۴

۱- مسافرت به ایران ص ۹۹

۲- Persia and The persian Question P. 581-۲ ۳- بصفحه ۱۰۰

مراجعة شود ۴- مجله شرق ص ۳۲۸

و در آخر زبان انگلیسی مشق یادگیرند و بدیهی است با این تغییرات وقتی نتیجه کار رضایت بخش هست که سرایان روستائی و ایلیاتی بایک برنامه منظم و دقیق و مستمر تعلیم داده شوند و متأسفانه این کیفیت در نظام آن زمان وجود نداشت.

ج - علاقه زمامداران و سرداران بحفظ منافع و امتیازات شخصی و نبودن زمامداری قوی و با اراده نیز در اصلاح نظام لشکری ایران مانعی کافی بود.

د - حکومت استبدادی و نبودن آزادی عقیده و انتقاد و هیچ نوع قانون عرفی بجز رأی پادشاه و نداشتن تجهیزات و تدارکات کافی و دیگر وسایلی که برای نگهداری قشون منظم دائمی لازم است از جمله پرداخت منظم حقوق و جیره صاحبمنصب و سرباز نیز از موانع عمده داخلی بود و از این گذشته، هرچنانچه نظام جدید ایران خواست، امتحانی بدهد با مخالفت و تحریکات خارجی و داخلی روبرو و مجبور بعقب نشینی شد و این مسئله باعث یأس کلی زمامداران گشت و آنها را وادار نمود که بظاهر قناعت نمایند و اسم را بر رسم ترجیح دهند.

نتیجه کلی - در پایان سخن این سؤال پیش می آید که آیا نظام جدید برای ایران مفید بود یا مضر و گویا از همان زمان فتحعلی شاه هم در این باره قضاوت و اظهار نظر شده باشد چه نوشته اند که وقتی « ژنرال یر مولوف » سردار روس و فرمانروای گرجستان شنید که قشون ایران را با فنون نظامی اروپا تربیت می کنند گفت: « خدایا شکر و ستایش اکنون میتوانم با ایران کاری کنم که پیش از این نمیتوانستم » یعنی حالا دیگر میتوانم با آسانی ایران را شکست بدهم. معنی این گفته آنست که قشون ایران نظام جدید را بر راحتی و آسانی نخواهد آموخت و روش قدیم خود را نیز از دست خواهد داد. چه این گفته راست باشد چه نباشد اساس مطلب صحیح است و متأسفانه ایرانیها در برخورد با تمدن جدید

۱ - ایران و سئوالات ایران - مبحث فایده و ضرر تربیت قشون ایران - نسخه خطی مجلس -

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۵ ص ۱۴۲۰ نقل از کرزن

روش سپاهداری و لشکر کشی و کارزار خود را از دست دادند و نظام جدید را هم درست فراموش کردند.

اصولاً عیب کار ایران این بود که از همان زمان آق قویونلوها، اولین چیزیکه خواست از اروپا بگیرد نظام جدید و اسلحه آتشین بود آن هم بهنگام گرفتاری در دست دشمن نیرومند و بدون داشتن فرصت کافی برای تهیه مقدمات و وسایل کار.

سپاه ایران با همان سازمان قدیم خود تا آن موقع همیشه با دشمن روبرو شده و جنگیده بود که از هر جهت مانند خود او بود یعنی سپاهیان شرقی که همه وضعی نظیر وضع سپاه ایران یا پائین تر از آن داشتند جنگ ایران و روس نخستین برخورد سپاهیان ایران بود با نظام جدید اروپائی و هرچند که در زمان شاه عباس نیروی ایران با پرتغالیها جنگید ولی در آن جنگ اساس کار نیروی دریائی بود که از آن انگلیسها بود و ایران از آن استفاده نمود. مسلم است که در چنین ننگائی میسر نبوده است که سپاه ایران با آن همه موانع و مشکلات بجزئیات اصول تعلیمات نظامی اروپائی و قوفی حاصل نمایند و آموخته از کار در آیند زیرا اصول هر تربیتی محتاج بگذشت زمان است و بصورت فوری و انقلابی نتیجه مطلوبه از آن حاصل نمیشود. از اینرو قشون ایران هم اصول جدید را کاملاً نیاموخت و با سرعت ترقیات علمی و فنی دنیا دیگر نتوانست اصول قدیمی خود را نگهداری نماید و قهراً از دست داد.

«لرد کرزن» در کتاب معروف خود بنام «ایران و مسئله ایران» در این باره بحث نموده و مینویسد: «..... در زمان سابق قشون ایران مرکب بود از طوایف صحرائشین و این طوایف همیشه اسبهای ترکمان و عربی خوب برای خود تحصیل و در تمام اوقات سواره جنگ مینمودند و اگر قشون ایران در آن زمان صاحبمنصب دانائی میداشت در تمام موارد فتح مینمود. . . .» و در تایید گفته خود از قول

۱ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ص ۲۰۹ نقل از گزارش فابویه

«سرجان ملکم» مینویسد: «... دولت ایران که بالنسبه از سایر ممالک از حیث صنایع و علوم و تربیت و قواعد جنگی و اسلحه و تعداد قشون پست تر میباشد، تا بحال بواسطه همین قشون بی نظم در مقابل سایر دول زیست نموده ولی اکنون که عباس میرزا وضع قشون را تغییر داده است بزودی مملکت رادشمنان متصرف خواهند گردید. نظم قشون در مملکتی فایده دارد که مواجب و مرسوم آنها بطور خوبی بایشان رسیده و اسباب و اسلحه لازم هر گونه مهیا باشد. علاوه بر این در مملکتی که سلطنت چندان دوامی ندارد و هر روز در دست طایفه دیگر می افتد و قانونی بجز رأی سلطان در میان نیست وجود چنین قشونی هیچ فایده نخواهد داشت و اگر این وضع را تغییر داده مطابق عادات سابقه رفتار نمایند یقیناً اقتدار دولت ایران زیادتر از حالیه میشود. پس از آن لرد کرزن بذکر عقیده «رالین سون» میپردازد و عین عبارات او را باین شرح ذکر می کند:

«... دولت ایران در باب تعلیم و تربیت قشون خبط بسیار عظیمی نموده است چونکه بر هر کسی معلوم شده است که از زمانی که دولت ایران بدین خیال افتاد در تمام جنگها شکست خورد. نمیتوان گفت که اهالی ایران کم دل و بی جرأت اند چونکه با همین سوارهای ایرانی نادرشاه و آغا محمد خان سلاطین خارجه را مغلوب نمودند. سر بازان حالیه ایران تماماً مردمان کوهستان آذربایجان و کرمانشاهان و غیره میباشند و این اشخاص بحدی بی عقل و نادان میباشند که اگر سالها شخصی ایشان را تربیت نماید باز در آخر فرق دست چپ و راست خود را نمی دهند و دلیل این مطلب این است که در میان اهالی ایران خصوصاً دهاتیان خیلی بندرت اشخاص با سواد پیدا میشود و علاوه بر این چون دولت قانون صحیحی در دست ندارد نمیتواند از عهده مخارج قشون بر آید و معلوم است که صاحب منصب بی علم و بی حیره و مواجب در موقع جنگ چه خواهد نمود...»

بدیهی است عقاید «سرجان ملکم» و «رالین سون» نه تماماً صحیح است و

۱ - از کتاب ایران و سئوالات ایران نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی

نه همه از روی حسن نیت و هیچکس نمیتواند بگوید که اقتباس روش نظام جدید اروپائی و سایر مزایای تمدن غرب در آن زمان امری بوده است بی فایده و غیر لازم و ایران می بایست بتمام معنی اصول قدیم زندگی خود را پیروی کند. این گفته نه عقلی است و نه عملی، زیرا هیچوقت دنیا اجازه چنین کاری را نمیدهد، چه کسی بخواهد و چه نخواهد دنیا رو بکمال و ترقی میرود و تمدن غرب بسرعت جهان را فرا میگیرد، در برابر تمدن اروپائی باید با همان روش اروپائی عمل کرد یعنی در هر حال جدی بود و بجای خود فداکاری داشت و گرنه سودی که ندارد هیچ، زیان آور هم هست.

حاصل سخن آنکه، تعلیمات نظامی جدید، در قشون ایران سطحی بود و افسران خارجی بیشتر تابع منافع و مصالح کشور خودشان بودند و مأمور با اجرای سیاست خاص و از اینجهت وجود آنها در ایران چندان بنفع این مملکت تمام نشد و شاید اگر ایران بدون دخالت این افسران با روسیه مواجه شده و جنگیده بود باین زودی شکست نمی خورد، فایده ای که از این رفت و آمدها بدست آمد اندک آشنائی ایرانیان با تمدن خارجی و زبانهای فرانسه و انگلیسی بود و در مقابل، خارجیان بجزئیات امور ایران اطلاع حاصل کردند و در همه کارهای کشور ما بخصوص امور نظامی آن وارد شدند و با سرعت دامنه تسلط خود را در ایران توسعه دادند بخصوص که از میان افسران انگلیسی بعدها عده ای بنمایندگی سیاسی آن دولت در ایران انتخاب شدند و بعلت اطلاع دقیق از ایران، در اجرای سیاست سلطه آمیز دولت خود توفیق کامل یافتند.

در مورد این افسران نکته مهم این است که همه آنها با استثنای «ویل براهام»، از هندوستان آمده و برای خدمت در مستعمرات تربیت شده بودند و از اینجهت با صاحب منصبان فرانسوی تفاوت بارزی داشتند.

غیر از افسران فرانسوی و انگلیسی، افسران اروپائی دیگر هم، در این دوره

در خدمت دولت ایران بودند که بر عایت تبعیت از طرح اصلی رساله، از ذکر آنها صرف نظر میشود.

اعزام محصل بارو یا

دسته اول - یکی دیگر از اقدامات قابل تقدیر عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم مقام، در زمینه نشر تمدن جدید در ایران، فرستادن یکعده محصل و کارگر و صنعت آموز بود بممالک خارجه برای آموختن رموز کار تمدن اروپائی و یاد گرفتن زبان آنها و فرا گرفتن علوم و فنونی که بکار نظام و ترقی صنعت و غیره بیاید و چنانکه در مبحث «معارف جدید در ایران» اشاره خواهد شد، این کار در زمان صفویه نیز سابقه داشته است.

شاهزاده و وزیر او، پس از آنکه هیئت نظامی فرانسه بایران آمد و افسران فرانسوی شروع بتعلیم سپاهیان ایران کردند، در مقام آن برآمدند که از این هیئت تا آنجا که ممکن است استفاده ببرند و رابطه ایران را با مغرب زمین استوارتر سازند. و چون هنوز اول کار فرانسویها بود آنها هم برای هر نوع خدمتی حاضر بودند از اینرو «ژنرال گاردان باعباس میرزا قرار گذاشت که گذشته از مساعدتهای دیگری که فرانسه با ایران خواهد کرد هر ساله هم جمعی از جوانان ایرانی را برای تحصیل بیاریس ببرند و آنها را تعلیم دهند».

این وعده گاردان عملی نشد و هیئت نظامی فرانسه بزودی از ایران رفتند و چون سرهارفوردرجنس سفیر انگلستان بایران آمد ضمن تحقیق از اقدامات و وعده های فرانسویان بر او معلوم شد « که برای تحکیم بنیان اتحاد فرانسه و ایران مقرر شده بوده است که همیشه جمعی از جوانان ایرانی در پاریس مشغول تحصیل باشند»^۱. سفیر انگلیس بتناسب وقت و از جهت احتیاجی که در آن زمان انگلستان بایران داشت این مطلب را پسندیده چنین صلاح دانست که او نیز بگاردان تاسی جوید « و از جانب انگلستان قرار دادی شبیه بقرار داد فرانسویها بیند تا

۱ - مجله یغما س ۶ ش ۵ ص ۱۸۲ - ۲ - همان مدرک ص ۱۸۳

جوانهای ایرانی در لندن تحصیل کنند و ... خرج تحصیل ایشان را دولت ایران بپردازد.

این موضوع در سال ۱۲۲۶ (۱۸۱۱ میلادی) عملی شد. در این سال سرهارفوردرجنس پس از انجام مأموریت خود بانگلیس باز میگشت و در تیر بربحضور عباس میرزا شرفیاب شده بود « چون دید که آن شاهزاده میل شدیدی بفرستادن محصل بفرنگستان دارد متقبل شد که دو نفر از جوانان ایرانی را با خود بلندن ببرد» و شاهزاده دو تن از جوانان ایرانی را با او همراه نمود تا در انگلستان بتحصیل علم و هنر جدید بپردازند.

این دو جوان ظاهراً در ماه رمضان یا شوال ۱۲۲۶ (سپتامبر یا اکتبر ۱۸۱۱ میلادی) بلندن رسیدند^۲. آنکه بزرگتر بود «کاظم» نام داشت و پسر نقاش باشی شاهزاده عباس میرزا و برای تحصیل نقاشی بانگلستان اعزام شده بود. دیگری «حاجی بابا» افشار پسر یکی از صاحبمنصبان عباس میرزا و برای تحصیل علم طب و شیمی فرستاده شده بود. شاهزاده عباس میرزا به سرهارفوردرجنس توصیه کرد، این دورا بتحصیلی بگمارد که برای شاهزاده و خودشان و مملکتشان مفید باشد ولی اصولاً میل شاهزاده بر این بود که کاظم (یا محمد کاظم) نقاش شود و حاجی بابا طبیب ولی گفته بود که لازم نیست تحصیلات آنها منحصر و محدود بهمین دو رشته باشد^۳.

انتخاب رشته نقاشی، صرف نظر از استعداد خانوادگی محمد کاظم، شاید از این جهت بوده است که هنوز عکاسی بایران نیامده بود و از وجود نقاش برای کشیدن مناظر استحکامات نظامی و میدانهای جنگ و صورت اشخاص و اشیاء استفاده میشده چنانکه سیاحانی هم که در آن زمان و پیش از آن بایران آمده اند غالباً با نقاشی، مناظر طبیعی و آثار تاریخی را در کتب خود نمایانده اند و اعزام هنر آموز بارو یا در دوره صفویه هم برای همین امر بوده است. انتخاب رشته طب

۱ - مجله یغما س ۶ ش ۵ - ۲ - مجله یادگار س ۱ ش ۵ ص ۳۰ - ۳ - مجله یغما س ۶ ش ۵ ص ۱۸۳

و شیمی و یا بعبارت دیگر طب و داروسازی هم برای این بود که در آن زمان کمبود طبیب بیش از هر چیز در ایران محسوس بود و غالباً هیئت‌های خارجی و احياناً افرادی که بایران می‌آمدند طبیب برای خود می‌آوردند و این اطباء بعلت احتیاجی که بوجودشان بود، غالباً در امور سیاسی وارد میشدند و بوسیله ایشان ممکن بود اطلاعات گرانبھائی بدست آورد چنانکه حتی با هیئت سفارت پطر کبیر در دربار شاه سلطان حسین در سال ۱۱۲۷ (۱۷۱۵ میلادی) هم یکنفر طبیب انگلیسی بنام «جان بل» همراه بود و خود شاهزاده نیز مجبور بود پزشکان خارجی توسل جوید و اصولاً ما در دوره قاجاریه بعد از زیادی از این پزشکان خارجی برمیخوریم که مصدر خدمات زیادی برای مملکت خود شده و اطلاعات بسیاری بدست آورده‌اند و با احتمال قوی شاهزاده با انتخاب رشته تحصیلی حاجی بابا خواسته است خود را از پزشکان خارجی بی‌نیاز سازد و در صورت امکان او را پایه گذار و مروج علوم جدید در ایران نماید.

سرها فرورد جنس «ماژور سوزرلند» یکی از افسران همراه خود را که بایران آمده بود بمراقبت این دو گماشت ولی چون عباس میرزا آنها را بشخص وی سپرده بود خود نیز در کار آنان سرپرستی و نظارت مینمود، بتناسب وضع سیاسی وقت، زمامداران انگلستان در آغاز نسبت باین دو محصل نظر مساعد داشتند و «مارکوس ولزلی» فرمانروای هندوستان نه تنها با بردن آنها بانگلستان موافقت کرد بلکه بسرها فرورد جنس پیشنهاد نمود که آن دو را بحضور نایب السلطنه انگلستان معرفی کند و او این کار را موکول بوقتی کرد که آنها بزبان و آداب انگلیسی آشنائی حاصل نمایند.^۳

مخارج آنها نیز از طرف دولت انگلستان پرداخته میشد و باندازه‌ای هم بود که از جهت مخارج بآنها راحت بگذرد و فی‌المثل در سال دوم ورودشان

۱ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود ج ۵ ص ۱۳۷۱ ذیل صفحه

۲ - Major Southerland ۳ - مجله یغما س ۶ ش ۵ ص ۱۸۴

بانگلستان ماهیانه پنجاه و پنج لیره انگلیسی برای مخارج هر يك پرداخته شده است.^۱

مطلب مهم درباره این دو محصل آنست که «ماژور سوزرلند» سرپرست و مراقب آنها در نامه‌ای بتاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۸۱۲ مینویسد:

«جای تأسف است که این دو جوان نوشتن و خواندن فارسی را نمیدانند و این فقره موجب آنست که انگلیسی را هم باشکال بیاموزند.^۲» هرچند در اینمورد استبعاد شده ولی گفته ماژور سوزرلند را نیز نمیتوان یکسره بیهوده دانست، این نقص شاید در کار محمد کاظم که مأمور تحصیل نقاشی بوده خللی وارد نمینساخته زیرا استعداد نقاشی او بکمال بوده است اما برای حاجی بابا باعث اشکال بسیار میشده است و از اینرو سرپرست آنها اظهار عقیده کرد که باید مقدمات علمی را بیاموزد و ظاهراً مقداری از تحصیلات او خارج از مدرسه بوده است زیرا بعید بنظر می‌آید که يك تن که مقدمات را هم درست ندیده است، بتواند وارد «آکسفورد» شود،^۴ مگر آنکه برنامه آن زمان خیلی ساده بوده و با برنامه امروز تفاوت زیاد داشته است.

درباره لباس آنها مانعی نبوده است که بهمان لباس ایرانی ملبس باشند، زیرا برای کسب علم و دانش رفته بودند نه برای تغییر آداب و رسوم خویش، ولی ظاهراً حاجی بابا پس از مدتی اقامت در لندن، لباس اروپائی را برگزیده بود و میپوشید.

از این دو، کاظم (یا محمد کاظم) بشهادت سرپرست وی در نقاشی استعداد فوق‌العاده داشت و او را پیش بزرگترین استادان نقاشی انگلیس گذاردند ولی متأسفانه روزگار وی را امان نداد و او پس از هیجده ماه توقف در انگلیس در چهارم ربیع الثانی ۱۲۲۸ (۲۵ مارس ۱۸۱۳ میلادی) به بیماری سل درگذشت و

۱ - مجله یغما س ۶ ش ۵ - همان مرجع ۳ - مجله یادگار س ۱ ش ۵ ص ۳۱

۴ - همان مرجع ص ۳۳

بکوشش رفیقش حاجی بابا و بهزینۀ وزارت خارجه انگلستان، سنگی بر گور او نهادند که بر روی آن کتیبه‌ای بزبان انگلیسی باین مضمون وبانشاء حاجی بابا نقش شده بود:

« در زیر این سنگ جوانی موسوم به محمد کاظم خفته است که اورا عباس میرزا ولیعهد ایران برای تعلیم و تربیت یافتن باین مملکت فرستاده بود و در ۲۵ مارس ۱۸۱۳ بمرض سل فوت شد و رفیق او حاجی بابا این کتیبه را بیاد او بر قبر او قرارداد.»

اما حاجی بابا، در ایام تحصیل در انگلیس بسیار سعی و جاهد بوده^۱ و بدانگاه اکتفورد راه یافته و قسمتی از تحصیلات خود را در آنجا بانجام رسانیده بود وی در انگلستان بارجال انگلیسی که در ایران مأموریت یافته بودند معاشرت داشت و چون دستۀ دوم محصلین ایران در شوال ۱۲۳۰ بلندن رسیدند با آنان آشنائی و ارتباط حاصل کرد و در مشکلاتی که برایشان پیش می آمد راهنما و یاور آنان بود و پس از اینکه بایران مراجعت کرد در دستگاه عباس میرزا نایب السلطنه سمت حکیم باشی یافت و بادکتر « کورمیک » انگلیسی طبیب ولیعهد همکاری مینمود و درعین حال چون بزبان انگلیسی و آداب اروپائی آشنائی داشت هر وقت هیئتی یکی از ممالک اروپائی اعزام میشد اورا بعنوان طبیب وشاید مترجم انتخاب مینمودند و اروپائینی که بایران می آمدند بوسیله او با دربار ارتباط میافتند چنانکه در سفر خسرو میرزا به پترزبورگ برای عذر خواهی از پیش آمد قتل « گری بایدوف » سفیر روسیه در ایران، او نیز با عنوان « حکیم باشی » خسرو میرزا همراه وی بود.^۲ يك افسر انگلیسی بنام « مینیان » که در آن موقع از راه روسیه و ایران بهند میرفت و در پترزبورگ بخسرو میرزا معرفی و همراه او شده بود

۱ - مجله یغما س ۶ ش ۵ ص ۱۸۴ و ۱۸۵ - ۲ - مجله یادگار س ۱ ش ۵ ص ۳۳ ولی بشرحی که خواهد آمد یکی از انگلیسها خلاف این مطلب را اظهار داشته است

۳ - همان مدرک ص ۳۴ و مجله یغما س ۶ ش ۸ ص ۳۱۸

در سفرنامه خود ذکر می کند از حاجی بابا و دوران تحصیل او در انگلستان نموده و نوشته است:

« ... بقدری تنبل بود که تصدیق طبابت تحصیل نکرد...^۱ البته این نکته چندان صحیح نیست زیرا در ممالک پیشرفته خارجی باسانی بکسی اجازه طبابت نمی دهند و نداشتن تصدیق طبابت در انگلستان مثلاً دلیل بر تنبلی محصل طب نیست. و نیز نوشته است: « ... صورت ظاهرش با اخلاق واقعیش بقدری تفاوت داشت که حتی ابلیس هم ممکن نبود فریب نخورد ولی يك امتیاز عمده بزاقران و امثال خود داشت و آن این بود که بدیهای ما را هم برعیوب شخصی خود اضافه کرده بود...^۲ و هم این شخص نوشته است که «... عباس میرزای ولیعهد هم دهی موسوم به « خواجه » در آذربایجان داده بود^۳. و نیز از زن حاجی بابا صحبت کرده و نوشته است « ... برای جلب نفع و کسب ثروت يك زن متمول چاق زشت گرفته بود^۴. »

معلوم نیست که این مطلب و این اوصاف را از زبان خود حاجی بابا شنیده است و یا همراهان او بوی گفته اند، اما چون از قول حاجی بابا نوشته است که «... اما این دفعه از روی سلیقه فطری خود زنی اختیار خواهم کرد تا چشم هم لذت ببرد...^۵ ظن اینکه خود حاجی بابا فرنگی مآبی کرده و در آن زمان که صحبت از زن بامرد بیگانه ناپسند بوده است خود راجع بزنش با این افسرانگلیسی صحبت داشته است تقویت میشود. بطور کلی برمی آید که این افسر با ذکر شرابخواری و قمار بازی همراهان خسرو میرزا چندان نظر خوبی بآنها نداشته است یا ایشان واقعاً تغییر رویه داده در خاک روسیه پاك اروپائی شده بودند.

بعد از مرگ عباس میرزا، حاجی بابا که ترقی یافته و به « میرزا بابا » ملقب شده بود با همان سمت حکیم باشی در دستگاه محمد میرزا ولیعهد ثانی باقی ماند. از خارجیانی که در این دوره با حاجی بابا ملاقات کرده است یکی

۱ - مجله یادگار س ۱ ش ۵ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - مجله یغما س ۶ ش ۸ ص ۳۱۸

« استوارت » منشی « هنری الیس » وزیر مختار انگلیس است که در سال ۱۲۵۱ بطهران آمد ، وی درباره حاجی بابا مینویسد : « در جزء ایرانیانی که بدیدن ما آمدند یکی نیز میرزا بابا حکیمباشی بود که در لندن تحصیل کرده و انگلیسی را بکمال درستی تکلم میکند . میرزا بابا فوقالعاده نسبت به «موریه» (یعنی مؤلف کتاب «حاجی بابا») خشمناک است که چرا در کتاب حاجی بابا بجزارت نام او را اختیار کرده و بر آداب ایرانی تاخته است^۱ دیگر «سولتی کف» روسی که در آخر سال ۱۲۵۴ هجری او را ملاقات کرده و بتوسط او بحضور محمدشاه بار یافته است. سولتی کف نقاش بود و چون بایران آمد خودش خواست یا از او خواسته شد که تصویری از شاه و فرزندان او بکشد ، خود ضمن شرح این موضوع نوشته است:

«... در پایان ژانویه ، میرزا بابا طبیب شاه از طرف اعلیحضرت بمن اطلاع داد که شاه حاضر است دوباره برای کشیدن تصویر بنشیند . با اینکه من کاملاً از تصویر آب و رنگی که تازه تمام کرده بودم راضی نبودم ، از دکتر خواهش کردم که آنرا بحضور شاه عرضه دارد ...^۲» و نیز نوشته است : «... چنین تصمیم گرفته شده بود که میرزا بابا مرا نزد پسر کوچک شاه ببرد، فردای آن روز همان طور که عادت بر آن جاری است ، بهمراه نوکران خود نزد طبیب رفتم، بسیار متعجب شدم که آنها را دم در توقیف کردند ولی بزودی بر من این کار پی بردم چه دکتر را دیدم که زندهای بسیار جوان و زیبای او بگرداگردش میباشند و آنها هیچ تغییر حالی ندادند ، در موقعیکه طبیب نیکوکار دست مرا با محبت میفشرد از اطراف و جوانب بآهستگی خود را عقب کشیدند و برای اینکه طبق معمول رفتار کنند در پشت درها قرار گرفتند ولی بطریقی که هم به بینند و هم دیده شوند روی زمین نشستیم ... بدو پسر بچه جوان دستور داد که قلیان و ناهار بیاورند، غذا بسیار معمولی

۱ - مجله یادگار س ۱ ش ۵ ص ۳۵ ۲ - سفرنامه سولتی کف ترجمه آقای دکتر محسن صبا ص ۹۳

و عبارت بود از يك ظرف برنج آب پز ، چلو ، خورش کدو و آبگوشت وغيره .. بهنگام خروج و در موقع سوار شدن با سب عده ای بیمار از مرد وزن و گدا و درویش دیده شدند و در میان آنها چیزی که بندرت دیده میشود ، زنی درویش بود ، میرزا بابا بآنها نسخه و دستور مجانی داد سپس ما بطرف فصر رفتیم ...^۱

دیگر «میتفورد» انگلیسی است که قریب بهمان اوقات بایران آمده و از حاجی بابا حکیم باشی دیدن کرده است، درباره وی مینویسد :

« ما از حکیم باشی میرزا بابا دیدن کردیم ، او پنجسال در انگلستان بوده است ، او مجبور است هر روزه حضور شاه برسد و از او مراقبت نماید بعلاوه عده یشماری بیمار در خانه دارد و من گمان نمیکنم از کسی حق الزحمه زیاد بگیرد مگر پیش کش هائی که با او میدهند وقتی ما با او نشسته بودیم مرتباً از این پیشکشها را میآوردند و قسمت عمده آنها عبارت بود از قند ، شیرینی و میوه ، حکیم باشی مقداری لوازم برای مافرستاد ، او نسبت بما خیلی مهربان بود ...^۲» «میرزا عبدالحسین خان فیلسوف الدوله» مؤلف کتاب «مطرح الانظار» در شرح حال پزشکان درباره حاجی بابا مینویسد : «میرزا بابا دکتر از اطبای اوایل مائۀ سیزدهم هجری در فرنگستان تکمیل طب نموده و بعد از معاودت بایران در جرگه اطبای حضور محمد شاه غازی منسلک و در مزاج آن پادشاه تسلط تام پیدا کرد و تا آن طبیب هنرمند بامر معالجت اشتغال داشت مرض شاه رو بهبودی بود وفات آن حکیم در ۱۲۵۸ هجری اتفاق افتاد تالیفی از مرحوم میرزا بابا مشهود نیست^۳ » از حاجی بابا دو پسر ماندیکی میرزا محمد که ملقب به «اقبال الملك» وزمانی حکمران یزد شد و حکومت ارومیه و کردستان نیز داشته است . دیگر میرزا علی ملقب به «معین

۱ - سفرنامه سولتی کف ترجمه آقای دکتر محسن صبا ص ۹۴ و ۹۵ و ۹۶
۲ - Mitford: Aland March Vol I.P: 356-357 ۳ - مطرح الانظار ص ۲۴۱

لشکر» که گویا مستوفی نظام یعنی رئیس حسابداری وزارت جنگ بوده است^۱. حاجی بابا برادری هم داشته است که در روسیه تحصیل علم معدن کرده بود^۲ و ظاهراً همان کسی است که میرزا صالح شیرازی در طلیعه روزنامه خود درباره وی مینویسد:

«عالیشان جعفر قلی بیگ افشار را ولیعهد مرحوم بروسیه فرستاده در معادن سیبری کار کرده ماهر آمده اکنون در معادن نائیج مازندران گلوله میریزد...»^۳ از یادگارهای حاجی بابا که تا کنون مانده است دو کتاب است که دو تن از مشاهیر انگلیس با هدیه داده و پشت آنها را بخط و امضاء خود مزین ساخته اند یکی ترجمه انگلیسی یکی از کتب زمین شناسی «کوئید» عالم فرانسوی است که آن را «ویلیام سوکلند» معلم زمین شناسی دارالفنون اکسفورد در تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۸۱۵ میلادی بحاجی بابا یادگار داده و آن کتاب اکنون متعلق به آقای «رضا تابش» است^۴. دیگر کتابی در اشعار و ادبیات از سرجان ملکم معروف که او آن را در ۱۸۱۴ بحاجی بابا هدیه داده و اکنون متعلق به آقای «مجتبی مینوی» است^۵. باتمام این اوصاف متأسفانه حاجی بابا باسفارت انگلیس سرورداشته است و آنها او را از مأمورین خود بحساب آورده اند^۶.

دسته دوم - در سال ۱۲۳۰ دومین دسته محصلین ایرانی اروپا اعزام شدند. این دسته عبارت بودند از:

۱- میرزا صالح شیرازی پسر حاجی باقرخان کازرونی^۲ - میرزا سید جعفر

۱- مجله جهان نو س ۳ ش ۲۲ بهمن ۱۳۲۷ ص ۵۷۱ در همین صفحه ذکر شده است که: «... وی کتابی در طب قدیم نوشته که در طهران بچاپ سنگی انتشار یافته است...» ولی ظاهراً در تطبیق نام مؤلف سهوی شده است زیرا حاجی بابا در انگلستان تحصیل طب کرده بود و قاعده باید بطب جدید آشنا باشد و در آن باره کتاب بنویسد. پیش از رفتن بانگلستان هم در ایران طب قدیم نخوانده بوده است. ۲- مجله یادگار س ۱ ش ۵ ص ۳۵ ۳- مجله یادگار س ۱ ش ۷ ص ۱۱ ۴- همان مجله س ۱ ش ۵ ص ۳۳ ۵- مجله نیما س ۶ ش ۹ ص ۳۵۲ ۶- انجمن های سری در انقلاب مشروطیت ایران ص ۹۴

پسر میرزا تقی وزیر تبریز^۳ - میرزا محمد جعفر^۴ - میرزا رضا سلطان توپخانه
۵- استاد محمد علی چخماق ساز^۱.

سبب فرستادن آنها این بود که کلنل داری یاداری تود یا قولونل خان که سابقاً ذکر او گذشت، از علاقه عباس میرزا وقائم مقام بزرگ به تربیت جوانان ایران اطلاع داشت. موقعی که میخواست بانگلستان باز گردد، به لاف و گزاف خود را شخص با نفوذ و پراهمیت در انگلستان جلوه داده ولیعهد را تشویق نمود که چند تن دیگر را به همراه وی برای تحصیل و هنرآموزی بانگلستان بفرستد و حتی قول داد که هزینه آنها را نیز از طرف دولت انگلستان تأمین نماید^۲.

جریانات بعدی ثابت کرد که نظر اصلی داری این بود که مانند «ماژور - سوزرلند» عنوان سرپرستی آنها را بهانه ساخته علاوه بر حقوق افسری خود، حقوقی از دولت انگلیس دریافت دارد. عباس میرزا و میرزا بزرگ، با همه علاقه ای که باعزام محصل داشتند، بگفتار او اعتماد نموده مراسله ای بطهران نوشتند و از سفارت انگلیس موافقت خواستند. جیمز موریه که در آن وقت کاردار سفارت انگلیس در طهران بود پاسخ داد که پیش از جلب موافقت دولت انگلیس نمیتواند با این امر موافقت کند^۳. این پاسخ از نظر اداری صحیح بود و بنابراین عباس میرزا و میرزا بزرگ نمیتوانستند بامید تأمین هزینه تحصیل محصلین ایرانی از طرف دولت انگلیس بنشینند.

در مقابل این جواب موریه، کلنل داری متعهد شد که بانفوذ شخصی خود وسایل آسایش محصلین را در لندن فراهم سازد و آنقدر در این باره اصرار و تأکید کرد که شاهزاده وقائم مقام را بفرستادن دسته دوم محصلین راضی نمود^۴. میرزا صالح شیرازی ترتیب انتخاب آنها را چنین مینویسد:

۱- مجله یادگار س ۱ ش ۵ ص ۴۰ ۲- همین مبحث یادداشت های میرزا صالح منقول از مقالات آقای محیط طباطبائی ۳- مقالات آقای محیط طباطبائی روزنامه شفق سرخ از شماره ۲۳۹۳ تیر ۱۳۱۲ بعد ۴- همان مرجع

«..... روز یکشنبه ۲۰ جمادی الاولی قائم مقام خواسته فرمودند نواب والا را اراده آنست که چند نفر را بجهت تحصیل علوم فرنگ به همراه قولونل خان فرستاده باشند.

از معزیه الیه احوال پیرس که کدام یک از اهالی ایران قابل تحصیل علوم شماسست و اخراجات هر کدام چه خواهد بود....» از اینرو معلوم میشود که اولاً انتخاب محصلین بنظر کلنل داریسی بوده ثانیاً شاهزاده تصمیم گرفته بوده است که مخارج آنها را خود بپردازد.

علت اینکه قائم مقام میرزا صالح را مأمور این کار کرده بود آن بودی مدتی منشی مسترلیندزی^۱ و مدتی هم منشی همین کلنل داریسی بوده است و «از زبان و اوضاع حضرات انگریزی استحضار داشته....» قولونل خان هم نخست میرزا صالح را برگزیده از او «.... رخصت خواست که اگر مایل برقتن بلندن باشد اسم او را هم جزء محصلین بنویسد»^۲ و میرزا صالح هم «باین نسبت که تحصیل علمی کرده و از امورات روزگار اطلاعی بهم رسانیده و مراجعت بایران کرده و بکار جمعی از مسلمانان آمده»^۳ باشد باو گفت بنویسد. از نحوه انتخاب چهار نفر دیگر اطلاعی در دست نیست و نمیدانیم بتوصیه میرزا صالح انتخاب شده اند یا بتشخیص خود قولونل خان. اما محتملاً دوتن از آنها را خود قولونل خان می شناخته است. یکی میرزا رضا سلطان توپخانه دیگری استاد محمد علی چخماق ساز که شاگرد جبه خانه یعنی مرکز اسلحه سازی تبریز بوده است زیرا قولونل خان خود مدتی افسر توپخانه تبریز بوده است، معهداً از نحوه گفتار میرزا صالح برمی آید که انتخاب استاد محمد علی هم بصلاحدید و تشویق وی بوده است، درباره انتخاب میرزا سید جعفر و محمد جعفر دو همکار همنام هیچ اطلاعی در دست نیست که بچه مناسبت انتخاب شده اند.

۱ - مجله یغما س ۶ ش ۵ ص ۱۸۵ - ۲ - مجله یغما س ۶ ش ۵ ص ۱۸۵ - ۳ - مجله یغما س ۶ ش ۵ ص ۱۸۵ و ظاهراً نقل قول از خود میرزا صالح است ۴ و ۵ - همان مرجع و بهمان ترتیب

پس از آنکه قولونل خان، میرزا صالح را انتخاب کرد، موضوع را بعرض ولیعهد رسانید، ولیعهد يك روز خود میرزا صالح را احضار کرده باو گفت: «روی توسفید، به همراه قولونل خان میروی» و از این بیان معلوم میشود که عباس میرزا باین مطلب خیلی اهمیت میداده و بدان امیدوار بوده است رشته تحصیلی را خود میرزا صالح انتخاب و بولیعهد عرض کرده بود که «زبان فرانسه وانگریزی ولاتین و حکمت طبیعی» تحصیل خواهیم کرد،

کلنل داریسی یا قولونل خان در تاریخ ۱۸ مه ۱۸۱۵ نامه ای به جیمز موریه نوشته و اظهار داشت که: «والاحضرت ولیعهد چون دید که مقدمات سفر هم فراهم آمده است و عازم انگلستانم، از من خواست که پنج نفر ایرانی را برای تحصیل با خود بانگلستان ببرم و خرج سفر و مخارج کافی برای یکسال ایشان را نیز بمن داده است. اسامی این پنج نفر از این قرار است: میرزا رضا برای مهندسی توپخانه، میرزا جعفر برای طب، میرزا جعفر دیگری برای مهندسی، میرزا صالح برای فرا گرفتن السنه و استاد محمد علی آهنگر برای قفل و کلید سازی..... برای چهار نفر اولی نواب والا صد تومان خرج سفر و دویت و پنجاه تومان برای مخارج سال اول پرداخته است و برای محمد علی آهنگر پنجاه تومان خرج سفر و صد و هشتاد تومان برای مخارج یکسال....»^۲

بر آورد این مخارج هم بوسیله خود قولونل خان شده بود زیرا بشرحی که گذشت قائم مقام از میرزا صالح خواسته بود که اخراجات آنها را از کلنل داریسی بپرسد و چون بظن غالب نایب السلطنه و وزیر او از میزان دقیق مخارج در لندن اطلاع نداشته اند، این صورت را باید کلنل داریسی داده باشد و این امر را از قول میرزا صالح در صفحات آینده خواهید دید.

ظاهراً پیش از عزیمت آنها میرزا بزرگ قائم مقام میخواست است شرحی درباره آنها بدولت انگلیس بنویسد و بسفرای سابق آن دولت در ایران یعنی سر جان

۱ - مجله یغما س ۶ ش ۶ ص ۲۳۲ - ۲ - ایضاً همان مرجع

ملکم و سرهارد فورد جنس و سرگور اوزلی توصیه آنها را بنماید ولی قولونل خان مانع شده بود^۱ زیرا مایل نبود جز خودش کسی در کار این محصلین سر در آورد مبادا نفع موهوم حقوق سرپرستی از دستش برود.

بهر صورت عباس میرزا نایب السلطنه در اوایل ماه جمادی الثانیه ۱۲۳۰ رقیمی در خصوص اعزام این پنج نفر صادر نمود و در روز جمعه^۲ دهم این ماه مطابق ۱۹ آوریل ۱۸۱۵، این پنج تن محصل ایرانی بحضور عباس میرزا رسیدند^۳ و پس از سفارش های شفاهی رخصت عزیمت گرفتند و با قولونل خان و چند نفر دیگر از انگلیس ها، از تبریز براه افتادند و از راه روسیه عازم انگلستان شدند.

اکنون می بینیم که تاریخ نامه کلنل دارسی بیش از یکماه نسبت بتاریخ صدور فرمان اعزام این محصلین تأخر دارد و از اینجا معلوم میشود که یا واقعاً تواریخ مندرجه در سفرنامه^۴ میرزا صالح مغشوش است^۵ و یا نامه پس از خروج محصلین از ایران نوشته شده است. بهر صورت بگفته^۶ دارسی پس از آنکه، جیمز موریه از عزیمت آنها مطلع شد، بی درنگ شرح ماوقع را بدولت متبوع خود نوشته اظهار داشت که دارسی تود (یعنی قولونل خان) بدون اجازه من این کار را کرده است چه میرزا صالح در این باره مینویسد: «.... عالیجاه قولونل خان مذکور ساخت که مستر موریه از ایران شرحی بدولت انگریز نوشته است که ما را کرنل دارسی فضولا بدون اذن آورده است....»^۷

مسافرین روز ۲۵ جمادی الثانیه از سرحد ایران گذشته وارد گرجستان شدند و بوسیله گاری از راه گرجستان و داغستان و سواحل دریای آزوف به مسکو و از آنجا به پترزبورگ رفتند و هنوز از سرحد ایران خارج نشده بودند که سوء تفاهمات میان آنها و قولونل خان آغاز شد.^۸

۱- مجله یغما س ۶ ش ۶ ص ۲۳۷ . ۲- مجله یغما س ۶ ش ۶ ص ۲۳۲ -۳ همان مدرک ص ۲۳۳ ۴- مقالات آقای محیط طباطبائی بنقل از روزنامه خطی میرزا صالح یادداشت روز یازدهم ذیحجه ۵- مقالات آقای محیط طباطبائی

علت بروز این سوء تفاهمات را باید در خصوصیات اخلاقی محصلین و سرپرست آنها و وضع خاص ایران جستجو کرد. چه از یکطرف می بینیم که این پنج تن همه، از دوره کودکی گذشته و در مراحل غرور جوانی بودند. خود میرزا صالح، پیش از انتخاب شدن برای تحصیل در انگلستان، منشی دارسی بود و برای احراز این سمت، یعنی منشیگری افسر هیئت نظامی خارجی اقبلا میبایست بیست سال داشته باشد و از وصفی که درباره خود مینویسد برمی آید که از بیست سال بیشتر و شاید هم سی سال داشته است، چه خودش میگوید «..... بخصوص همچومنی که ریشی ساخته بودم هفت رنگ...» و یا: «.... بخاطرم رسیده بود که حمام انگلستان مثل حمام ایران است و باید تیماری بریش هفت رنگ داد. استاد محمد علی ریش بنده را رنگ بسته...»^۱ و بدیهی است ریش آدم بیست ساله احتیاجی برنگ بستن ندارد. از این گذشته میرزا صالح خیلی مبادی آداب و مستوفی مآب بوده و فی المثل اصطلاح «خر خود را از آب گذرانیده» یا «همه کاسه سر من خواهد شکست» را اصطلاح الواط میدانسته است^۲ و از همه مهمتر آنکه از دارسی توقع محبت خاص داشته است زیرا بقول خودش «.... در مادام توقف تبریز قولونل خان را حرف همیشه این بود که تو برادر من هستی، هر وقت مشکلی در پیش ایشان روی میداد رجوع به بنده میکرد و همیشه اظهار امتنان مینمود....» و حتی یکبار نزدیک بود بعلت تند خوئی او را از خدمت دولت ایران اخراج نمایند و میرزا صالح واسطه برانگیخته از او نزد میرزا بزرگ قائم مقام وساطت کرده، وی را نگهداشته بود و بقول خودش: «.... در اوقاتی که در چمن او جان بنای ناخوشی را بمردم گذارده چون حیوان درنده بجامه هر کس زودتر بنزدیک او آمده چسبید، بیگانه و آشنا ندانست، بالاخره امنای دولت علیه ایران ایشان را جواب فرموده، سرگور اوزلی و سایر افسران بالذات نفرتی از خوش طبعی و خوی ایشان داشته در یک دفعه مجموع ترک او را کردند، در شبی میگفت من حال در آسمان خدا را دارم و در زمین تورا، بنده

۱- مجله یغما س ۶ ش ۶ ص ۲۳۵ ۲- مقالات آقای محیط طباطبائی

هم بهزار سعی و اصرار و جان کندن بتوسط یکی از سرهنگان بن خدمت خداوند گار اعظم تعهد کردم که من بعد طریقه سابق را کنار میگذارد و از این پس در خدمات والا جان فشانی میکند و بندگان خدایگانی مراتب را بن خدمت نواب والا عرض و قرارداد فرمودند که او توقف کند، مستر بارو (چنانچه مردم در آن اوقات ایشان را میخواندند) بعد از سالی قولونل خان شد....^۱ بدیهی است چنین شخص، با این سوابق بالطبع توقع محبت و ادب دارد و از جزئی بی مهربی رنجیده خاطر میشود و زبان بگله میگشاید. رفقای او نیز همه کم و بیش، چنین بودند: میرزا سید جعفر پسر وزیر تبریز، و میرزا رضا سلطان و یا باصطلاح معمول در ارتش هند در آن روز «صوبه دار» توپخانه، و قطعاً برای خودداری شخصیتی بوده است، چه این درجه را باید بآدم رشد یافته‌ای داد نه کودک دبستانی، استاد محمد علی هم از وصف استادی او معلوم میشود که آدمی آزموده و از کودکی گذشته بوده است.

این خصوصیات و نحوه تربیت ایرانی بدیهی است با اخلاق و طرز فکر و تربیت انگلیس‌ها تفاوت آشکار داشت. از طرف دیگر کلنل داری و افسران و سرجوقه‌های همراه او همه از افراد قشون هند و برای زندگی در مستعمرات و اداره آن نواحی تربیت شده بودند، و لازمه این نوع تربیت، خشونت و تحکم و بزرگی فروختن بود و شاید اساساً داری و همراهان انگلیسی او از طبقات پائین اجتماع انگلستان بودند و اقتضای طبیعتشان جز این نبوده است.

از اینها گذشته، ایران تازه از روسیه شکست خورده بود و افسران انگلیسی از میزان قدرت دولت شکست خورده اطلاع داشتند و حاضر نبودند با ایرانیان معامله‌ای کنند که با اتباع یک دولت قوی مینمودند و طبعاً ایرانیان در نظر آنها حرمت و عظمتی نداشتند، موقع خاص محصلین ایرانی هم در وضع رفتار داری بی تأثیر نبود چه آنها معنأ در دست او چون اسیری بودند نه میتوانستند از ترس خشم ولیعهد به تبریز برگردند و نه میتوانستند مستقلاً بمسافرت خود ادامه دهند زیرا هم

جائی را نمیدانستند و هم خرجی راهشان در دست داری بود. پس بناچار محکوم بصر و تحمل و بردباری در مقابل نامالایمات و رفتار ناخوش آیند کلنل داری بودند و این معنی از یادداشتهای میرزا صالح نیز کاملاً آشکار است.

بنابراین، در روز این سوء تفاهات یکسره نباید گناه نا بخشودنی را بگردن قولونل خان یعنی کلنل داری انداخت، هر چند که خود او هم آدم تربیت شده خوبی جلوه نمیکند و اگر بخاطر بی‌اوری که بیست و پنج سال بعد، با تجاری که بر اثر گذشت زمان حاصل کرده بود «لرد اوکلند» فرمانروای هند درباره او بنمایند سیاسی دولت انگلیس مقیم کابل چنین مینویسد:

«من از حرکت ماژورتود و رفتار او در هرات فوق‌العاده در غضب و اوقات تلخی میباشم، من هیچ راهی در مقابل خود نمیبینم جز اینکه بکلی از ماژورتود صرف نظر کنم و نسبت بعملیات او کاملاً مأیوس باشم و او را منصرف کرده بایالات دیگر بفرستم. چیزی که ما در افغانستان محتاج بدان میباشیم سکوت و آرامش است ولی بان نشان دادن اقتدار و قوت خویش. اما ماژورتود عمداً برخلاف تمام دستورهای عملیاتی نموده است که منجر باغتشاش عمومی خواهد گردید و برای جلوگیری از آن قوای ما کافی نخواهد بود....^۱»

بهرتر میتوانیم او را بشناسیم و بحق و راستی قضاوت نمائیم که هم مردی تند خوبوده است و هم بی سیاست و شاید لرد اوکلند از باب تحقیر او را «ماژور» نوشته و درجه سرهنگی او را بچیزی نگرفته است.

بهر صورت میرزا صالح خیلی از این شخص گله دارد و شایسته است که نمونه کارهای او را از قول خود او نقل کنیم:

«.... روزیکشنبه ۱۲ شهر جمادی الثانی.... امروز عصر جناب ایشان انواع ناخوشی را بدون سبب با بنده کرده بالمشافهه گفتند اگر نمیخواهی در این سفر میا، درین راه دور و رنج بسیار.... عالیجاه قولونل خان سابقاً بوجود بنده احتیاج

داشت بالفعل رفع احتیاج او شده و من بعد چنین میدانم که از من چندان کاری ساخته نمیشود بنا را بید رفتاری میگذارم لیکن چکنم اگر بالفعل بخواهم مراجعت کنم مورد مؤاخذه دیوانی می شوم قطع نظر از آن بشماتت مردم نمیتوانم ساخت اولی آنست که مطلقاً حرفی نزده صبر کنم....^۱»

ظاهراً مسافرت این جماعت در روسیه با اشکال صورت میگرفته و «... از مسکو تا پترزبورگ چون در گاری جا برای تمامشان نبوده همیشه یکنفرشان در جلو پهلوی سورچی مینشسته و برای اینکه بی عدالتی نشود نوبت قرارداد بود که هر روزی یکی از ایشان در بیرون بنشینند....» گرفتاریهای گاری و ماجرای بیمودن راه را میرزا صالح چنین شرح میدهد «... روز چهارشنبه ۲۷ رجب ... چون قولونل خان خود بتنهائی در یک گاری نشسته و ما پنج نفر رادر گاری دیگری گذارده ما بعلت سنگینی بعقب مانده، من بخت برگشته گفتم بعلت سنگینی گاری فرمودند: چرا پیاده نشدید؟ و از آن حرف نامربوطی از زبان خود جاری کرد که تا بحال یکنفر آدم نجیب چنین لفظی از دهان خود بیرون نینداخته! چکنم چاره نیست! تفویض توای چرخ گردون تفویض غریبی است بیچاره فقیر این چند نفر را بیکلی اسیر خود میداند....^۲»

گرفتاری گاری همچنان ادامه دارد: «... روز پنجشنبه پنجم شعبان.... گاری ما افتاده شکست، من فقیر از ضعف طالع در زیر افتاده دست من آزار شده، قولونل خان و سرچنتان و سایرین کلا رفته بهزار فلاکت ما خود را بچرخ کس رساندیم، با دلی پر درد در نزد افسر مهماندار رفته، تحقیق اخراجات عرض راه خود را کرده بعد از جمع و خرج معلوم شد چنانکه دو گاری داشته باشیم بجای یک گاری، اخراجات راه ما باضعاف مضاعف میرسد، بعد از ورود بچرخ کس، در منزل قولونل خان رفته بایشان حالی نمودم که ما از تفلیس الی حال گرفتار به گاری پوسیده بوده ایم چنانچه دو گاری بگیری و ما در دو گاری بنشینیم هم

همه روزه هنگام باران لباس ما تر نشود و هم هنگام آفتاب حرارت آفتاب ما را ضرر نمیرساند. گفت اخراجات شما کفاف نمیکند. سیاهه اخراجاتی که از افسر مهماندار گرفتم باو نموده و حساب عرض راه را الی پترزبورغ باو نشان داده اخراجات ما باضعاف مضاعف کفاف میکرد، جواب داد خلاف نظام است! در اینجا طرفه حالتی مشاهده میشود: اخراجات راه را مینمایم و زحمت ما را باو نشان میدهم و از سوئی میبیند که در هر منزل گاری پوسیده ای که خریده است زیاده از شش دفعه شکسته و اخراجات یک گاری وجه تعمیر او شده است بدون اینکه دلیل کافی دهد که من مجاب شوم میگوید خلاف نظام است! چکنم چنانکه زیاد بگویم بمنازعه می انجامد و بالفعل بنده را یقین است که میخواهد ما را ذلیلانه برده باشد خود بتنهائی در گاری مینشیند و سرچنتها دو سه نفر در یک گاری و ما پنج نفر در یک گاری نشسته و در هر منزل گاری ما شکسته برخی راه پیاده رویم و بعضی در بالای بنه نشسته باشیم و اگر حرف میزنم دلیل باو میگویم عرصه لاینحل نظام را در پیش راهم میآورد و اگر زیاد حرف بزنم باید نزاع کرد و از او سوا شده در نفس و قلب ایشان اشهدالله نه مروت و نه وفا و نه جوانمردی است.... رفقا کلا از این معنی دلتنگ هستند گاهی بنده ایشان را دلداری میدهم و دمی ایشان مرا آرام میکنند....»

عجب است که میرزا صالح با این طرز رفتار قولونل خان، از اوتقاضای نو کر میکند: «... در روز هفتم در نزد قولونل خان رفته مجدداً التماس باو کردم که نه شما نو کری دارید نه ما، بگذار که این آدم باین ارزانی را الی پترزبورغ آورده در آنجا گذاریم، قبول نکرده از روی تغییر فرمودند خلاف نظام است! آن نقل گاری و این نقل نو کر، اگر حرف بزنم باید بی دماغی کرد و همه کاسه سر من خواهد شکست بقول الواط^۳».

ازمواردیکه بین میرزا صالح و قولونل خان بتنهائی سوء تفاهم پیش آمده و

۱- مقالات آقای محیط طباطبائی ۲- همان مرجع در دنباله مطلب قبل

نمی‌توان بر کجرفتاری قولونل خان حمل کرد داستان شام خوردن در مسکو است. میرزا صالح مینویسد: «... هنگام شام خوردن، بنده در خوراک تعجیل نمودم، در اینجا فرصتی بدست قولونل خان افتاد با آواز بلند بنده را مخاطب فرموده گفتند: اینقدر چیزها بتنهائی مخور دیگران هم هستند! گفتم این مطلب را بدان که يك روز و یکشب چیز نخورده‌ام، لیکن کجاشفی قلب من میشود، گویا حرف او خنجری بود که بسینه‌ام رسید...»^۱

این داستان در شب دوازدهم ماه رمضان ۱۲۳۰ پیش آمده است و چون ظاهراً بعلت قصد اقامت در مسکو محصلین ایرانی روزه گرفته بودند، میرزا صالح گرسنه بوده و در شام خوردن عجله کرده است، قولونل خان هم که نظامی و مؤدب با آداب اروپائی و دارای تربیت نظامی بوده است او را از این کار بازداشته و نحوه گفتار او میرزا صالح را آشفته و مکدر ساخته است و البته این مسئله را جزء سوء تفاهم چیز دیگری نمیتوان نامید.

در مسکو خبر شکست و دستگیری ناپلئون بوسیله «هنری ویل لک» وزیر مختار انگلیس در ایران که از راه روسیه بایران میرفت، با آنها رسید.^۲ این قضیه در وضع آنها تأثیر بسیار کرد، زیرا با دستگیری قهرمان فرانسه، خطر از انگلستان رفع شد دیگر آن دولت بایران احتیاج نداشت و زمامداران انگلستان حاضر نبودند متحمل امور آنها شوند و بهمین نسبت خشونت و کجرفتاری قولونل خان نیز درباره آنها فزونی یافت.

از میان نسبت‌هایی که به داری داده‌اند، پول دوستی او از همه مسلم تر است، او همه این کارها را برای این میکرده است که از ناحیه این محصلین استفاده مالی ببرد، چون حساب مخارج محصلین با او بود، یا نادرستی بخرج میداده، و یاد درست از عهده نگهداری حساب بر نمی‌آمده و میان او و محصلین گفتگو پیش می‌آمده است. میرزا صالح در این باره مینویسد: «... روز چهاردهم رمضان عالیجاه قولونل خان

۱- مقالات آقای محیط طباطبائی ۲- مجله یغما س ۶ ش ۶ ص ۲۳۲

گاری خود را بطلب من فرستاد بعد از رسیدن بمنزل او مشارالیه بحساب جوهی که بجهت اخراجات همه رفقا بهمراه آورده بود رسیده، چون در تفلیس مجموع جوه را اشرافی گرفته و پس از آن بتحویل خود گرفته وجه مزبور را منقسم و بصندوقهای خود گذاره بود پانصد اشرافی «با جاغلو» از جوه مزبور کم بود، از بنده مطالبه نمود، بنده او را یادآوری نمودم که جوه را کلاتحویل گرفته است، قبول نکرده بنارا بفضاحی گذارد. بنده صبر را پیش گرفته سیاهه را که بهخط خود وجه را از من گرفته و جایجا کرده بود باو نمودم، ایشان را انفعالی زیاده از حد دست داده بجای اینکه از بنده عذرخواهی نماید بنارا بکج خلقی گذارد، حرف او اینکه تو چرا سیاهه را قبل از این بمن ننمودی گفتم شماسیاهه از من نخواستید، چاره بخشید فحشی که سزاوار آدم نجیب نیست که بگوید و آدم نجیب نباید بشنود به بنده داد...» و بی‌خردی خود را ثابت نمود.

ظواهر آنست که میرزا بزرگ قائم مقام، با آنها توصیه نموده بود که در مقابل بدرفتاری داری و رفقایش بردباری و متانت بخرج دهند^۳ و ایشان هم باین واسطه و بعلت موقع خاص خود - که قبلاً ذکر شد چاره جز شکیبائی نداشتند و الحق بردباری را بکمال رساندند و همچنان با ناسازگاری داری ساخته کج دار و مریز سفر ادامه دادند.

میرزا صالح، ضمن بیان آشکار شدن گفتگوی خود با قولونل خان در مورد پانصد اشرافی مینویسد: «... خواستم از رفقا این مطلب را پنهان دارم، یکی از سرجنت‌ها (سرجوقه‌ها) قبل از آن رفقا را آگاهی داده بود، بمحض رؤیت رفقا، همه را متغیر دیدم، بلکه هر کدام دلی پردرد از قولونل خان داشتند. در این وقت بنده را بخاطر رسید که شاید بسبب من رفقا نزاعی با قولونل خان نموده یعنی تاب تعدی و رفتار ناهنجار او را نیاورده و نزاعی در میانه واقع شود و هر

۱- مقالات آقای محیط طباطبائی بنقل از سفرنامه خطی میرزا صالح و مجله یغما س ۶ ش ۶

۲- مقالات آقای محیط

کدام بخواهند از او سوا شوند و همه تقصیرات بگردن من بماند، دور از عقل است. میرزا جعفر مهندس رابجائی خلوت برده از روی مشاورت با او گفتگو کردم و باو گفتم در صورتیکه الی پطرزبورغ تاب بدرفتاری قولونل خان را نیاوریم باید با او مناقشه نمود و از آن پس در پطرزبورغ قولونل خان را گذاشت و ویلان و سرگردان ماند سوای آن تعلیقه‌ای که بندگان خداوندگار اعظم قائم مقام دولت علیه ایران به بنده مرقوم فرموده و در «قراکلیسا» ببنده رسید، میرزا جعفر رانموده و عیوبات کار را باو حالی کرده و از آن پس التماس باو نمودم که بهر نوع باشد تحمل بکجرفتاری قولونل خان نموده که خود را بپطرزبورغ رسانیده باشیم که ایشان الحق تصدیق نمود و تن بقضا داده تعهد فرمود بهر نوع باشد خود صبر در بدرفتاری قولونل خان نموده و سایر رفقا را دلداری دهد تا بینیم چه میشود....»

ورود بانگلستان - محصلین ایرانی و همراهانشان بالاخره در روز ۲۳ شوال ۱۲۳۰ مطابق ۲۸ سپتامبر ۱۸۱۵ در بندر «یارموث»^۲ از بندار شرقی انگلستان و شمال شرق لندن پیاده شدند و محصلین باهمان لباس ایرانی بتماشا و گردش شهر پرداختند.^۳ شش روز بعد بیندر «گریوزند»^۴ و از آنجا بلندن رفتند و در حوالی «لستر اسکوتر» ساکن شدند.^۵

قولونل خان آنها را بمهمانخانه‌ای برد، در آنجا شام خوردند و نخستین آشنائی آنها با شیوه زندگی در انگلستان بعمل آمد.

از ورود بلندن، بجای ثبات و آرامش که برای تحصیل از ضروری‌ترین مسائل است، این محصلین گرفتار زحمات و اشکالات تازه شدند. نخستین اشکال آنها گرفتاریهای مالی بود، با اینکه عباس میرزا مخارج راه و خرج تحصیل یکساله ایشان را مطابق برآوردی که خود داری کرده بود بوی سپرده بود باوجود این،

۱- مقالات آقای محیط ۲- Yarmouth ۳- مجله ینما س ۶ ش ۶ ص ۲۳۵
۴- Gravesend ۵- مجله ینما س ۶ ش ۶ ص ۲۳۵

پس از ورود بانگلستان معلوم شد که اولاً برآورد داری صحیح نبوده و او اساساً نه از جریان قیمتها در لندن اطلاع درستی داشته و نه ترقی قیمتها را در مدتی که دور از انگلستان بوده است در نظر گرفته است. ثانیاً نظر او در مورد «چسباندن حضرات بدولت انگلستان» باسانی عملی نیست و بطریق اولی بخود او هم از بابت سرپرستی چیزی نخواهند داد و بشرح یادداشت‌های میرزا صالح، خود محصلین هم براین معانی استحضار داشته‌اند.

«.... و اصعب کارما اینکه درهنگامیکه قولونل خان در تبریز بود جلوه‌ای که او نموده بود و شهرتی که داده بود در همه انگلستان آدمی بمدرک و تدبیر و کارگزاری قولونل خان نیست و برآورد اخراجات هر کس را از روی دقت و تدابیر نموده لکن خود از اخراجات ولایت خود مطلقاً خبر نداشته بود. تربیت او در مدرسه پادشاهی بدون دیناری اجرت شده و خوراک او یا بخانه پدر و یادرسسورسات شاهی گردیده، در هفده سالگی در میان نظام رفته ولی حال مطلقاً خبری از اوضاع ولایت نداشته بالفعل ما را باینجا آورده اخراجات دو مقابل آنچه در ایران برآورد نموده میباشد در عین حیرت فکری کرده است که ما را بدولت انگریز چسبانیده و البته زیادتی اخراجات ما را خواهند داد، علاوه بر آن، آنچه مقصود با لذات خود اوهست در سالی سیصد تومانی از دولت انگریز بازاء این خدمت باوداده باشند. بنده را یقین نیست که آیا مال او بعمل خواهد آمد یا نه....»

دومین اشکال آنها کارشکنی‌های خود داری یا قولونل خان بود، وی چنانکه گفتیم مایل نبود که هیچکس از کار این محصلین سر درآورد از اینرو نخست شایع ساخت که جیمز موریه با اعزام آنها مخالف بوده و بهمین جهت برادرش هم که در «دفتر غربا»^۲ کار می‌کند با آنها توجهی ندارد، ثانیاً گفت سرگوراوزلی هم از ایشان

۱- مقالات آقای محیط طباطبایی بنقل از سفرنامه خطی میرزا صالح ۲- این دو کلمه ترجمه تحت‌اللفظی Foreign Office انگلیسی است و بمعنی وزارت امور خارجه است به اصطلاح امروز

خوشش نمی‌آید و گفته است «نام حضرات ایرانی را مبر که مرا ناخوش می‌آید» بنا بر نوشته میرزا صالح، خود محصلین هم کم و بیش می‌توانستند علت این رفتار داری را حدس بزنند ولی متأسفانه هیچ چاره‌ای نداشتند زیرا کسی را نمی‌شناختند و بتمام معنی غریب بودند. اینست آنچه میرزا صالح در این باره یادداشت کرده. «... عالیجاه قولونل خان مذکور ساخت ... که برادر مستر موریه که نویسنده «لارد کسلی» و مرجعیت در «دفتر غربا» دارد مطلقاً متحمل ما نمیشود و اراده او اینست که هر گز بنائی بکار شما نگذارد و مرا اراده آنست که بدیدن سر گوراوزلی روم بلکه معزی‌الیه حمایتی در خصوص شما بکند، بدیدن معزی‌الیه رفته و روزانه دیگر مراجعت کرده مذکور ساخت که سر گوراوزلی را دیدم و گفتگوی با او کردم فوراً گفتم: «نام حضرات ایرانی را مبر که مرا ناخوش می‌آید!» تمیذانم مقصود کرنل داری این است که اخلاقی کرده باشد که ما بدیدن سر گوراوزلی نرویم با اینکه بقاعده کلی، کمون ابن‌الوقتی، ظهور کرد ...»^۲

سومین اشکال آنها این بود، که اندکی پس از ورود بلندن، آنها را از هم جدا کرده بعضی را در آنجا و برخی را در محلات خارجی شهر جای دادند و بعنوان اینکه باید «لرد کسلی» وزیر خارجه انگلیس که برای شرکت در کنگره وینه پایتخت اطیش رفته بود. از آن شهر باز آید و درباره کار آنها تصمیم بگیرد، ایشان را بلا تکلیف گذاردند، نه معرفی نامه رسمی در دست داشتند نه توصیه‌ای شخصی، میرزا صالح در این باره مینویسد: «... از سوئی قولونل خان خود مانع شد که نوشته بایلیچیان انگریز آورده که مبادا ما را آنها متکفل شده، و از جانبی نوشته از دولت خود در دست نداریم و از طرفی مستر موریه از ایران چیزها نوشته است که ما را قولونل خان فضولا آورده است، برادر او و بعضی از دوستان او در دفتر این دولت ما را مهمان ناخوانده انگاشته و باشبردی میدهد که از جای خود حرکت نکنیم بدون اذن او، از همه چیزها، مشکترین کار ما اینکه بالفعل «ناپالیان» را

گرفته و محبوس نموده و احتیاجی که سابقاً این دولت را بدولت ایران بوده رفع شده است و ابن‌الوقتی همه دنیا علی‌الخصوص ... بجای خود است ...» صحت گفته کلنل داری درباره مخالفت موریه با تحصیل این محصلین در انگلستان، بشهادت اسناد رسمی دولت انگلستان، مورد تردید است و موریه هر چند که درباره ایران و ایرانی خیر خواه نبوده است، در این مورد ظاهراً از نظر سیاسی و برای اینکه ایران از کارشناسان ممالک دیگر اروپائی بی‌نیاز شود موافقت داشته است چه «در اداره ضبط اسناد دولتی انگلستان مراسله‌ای موجود است که از وزارت خارجه انگلیس بوزارت جنگ نوشته شده است باین مضمون که: مکتوب کلنل داری در باب پنج تن ایرانی که برای تحصیل توپخانه بلندن فرستاده شده‌اند برای اطلاع جنابعالی فرستاده میشود، چنانکه کلنل داری نوشته است علت مهم آوردن این جوانان آن بوده است که والا حضرت نایب السلطنه ایران از استخدام صاحبمنصبان اهل لهستان یا ممالک دیگر اروپا منصرف شود و در خصوص آوردن ایشان، مستر موریه نماینده دولت انگلستان در ایران نیز با عقیده کلنل داری موافق بوده است. جوابی که چهار روز بعد باین کاغذ داده شده بود نیز موجود است و از آن معلوم میشود که وزارت جنگ انگلیس بنایب رئیس توپخانه در «وولچ» نوشته بوده است که درباره تحصیل این پنج نفر با کلنل داری مکاتبه نماید.^۱

بنابراین موریه اصلاً با تحصیل این محصلین در انگلستان موافق بوده و گفته داری بکلی درست نیست و یا در ابتدای امر اظهار موافقت کرده و پس از رسیدن خبر قطعی و مسلم شکست و دستگیری ناپلئون چون عدم احتیاج دولت انگلیس را نسبت بایران دیده است، در مقام مخالفت برآمده است و بالتیجه برادرش نیز که متصدی در دفتر غربا بوده متحمل آنان نشده و جانشین موریه یعنی ویل لک نیز از سلف خود تبعیت نموده است.

آغاز کار محصلین - با این اوصاف، محصلین ایرانی نمیتوانستند چندان

امیدی بکمک داری و دولت انگلیس داشته باشند، از اینرو پس از اینکه چندی بدون سرپرست و معلم و گاهی بدون پول درلندن و اطراف آن میزیستند بالاخره درصدد تحصیل معلمی برای آموختن زبان انگلیسی برآمدند زیرا هیچکدام زبان انگلیسی را بقدر احتیاج نمیدانستند. بنابراین نوشته آقای مینوی میرزا صالح بهمت خود با جوانی انگلیسی موسوم به مستر «بالفور» که کمی فارسی میدانست قرار گذاشته بود که اجرت کمی بگیرد و با او انگلیسی بیاموزد اما این مستر بالفور هم بعد از سه هفته بیاریس رفت، از حسن اتفاق حاجی بابا بداد اورسید و بوی پیشنهاد کرد که تا وقتی که دولت انگلیس قرار و مدار بکارت بگذارد بیا در حوالی خانه من در «کمدن تون» که بیرون لندن است منزل ارزانی بگیر و با معلم من قرار بگذار که ترا درس بدهد. میرزا صالح این پیشنهاد را قبول کرد و مدتی پیش خود حاجی بابا و معلم او بفر گرفتن زبان انگلیسی مشغول شد. خود میرزا صالح جریان تحصیلات خود را چنین شرح میدهد:

«... شش روز بعد از ورود بلندن الی یکماه نزد مستر بالفور درس خوانده ام و از آن پس الی پنجمه در نزد مستر «فرمنجر» در کمدن تون درس خوانده ام و از آن سپس یازده ماه در «کرایدن» نزد مستر «شکسپیر» و مستر «یست» درس لاتین و انگریزی خوانده و نوزده ماه در «کوین اسکوتر» نزد مستر «گرات» لاتین و انگریزی و حکمت طبیعی خوانده.... و از آن پس الی نه ماه توقف در نزد مستر بالفور زبان فرانسه میخواندم و بینی و بین الله هر چه توانستم سعی در آن نمودم که داخل بمجالس انگریزی نشوم محض از برای آنکه با مردم آشنا نشوم که مانع از تحصیل میشود.....» باین ترتیب معلوم میشود که میرزا صالح در تمام مدت توقف در انگلستان بتحصیل اشتغال داشته است زیرا جمع این مدتها که ذکر کرده ۴۵ ماه است و درجائی دیگر همین شخص نوشته است که: «..... از یومی که بگربوزند بعزیمت دخول این ولایت وارد شده الی این روز سه سال و نه ماه و هشت روز است...»

۱- مجله یغما ش ۶ ص ۷۳۶ - ۲- مقالات آقای محیط طباطبائی بنقل از سفرنامه خطی میرزا صالح

که هشت روز از ۴۵ ماه زیادت می شود.

موضوع قابل توجه در اینجا آشنائی میرزا صالح است با مستر بالفور، از طرفی بگفته خودش شش روز پس از ورود شروع بدرس خواندن نموده است از طرف دیگر محصلین در لندن هیچکس را نمیشناخته و زبان انگلیسی را مطلقاً یا بقدر کافی نمیدانسته اند. ملاقات آنها هم یاسر گور اوزلی و سرجان ملکم بعداً اتفاق افتاده است، پس شناسائی این دو یابنا بر این بوده است که آنها لباس ایرانی داشته و انگشت نما بوده اند و مستر بالفور که «کمی فارسی میدانست» آنها را شناخته و با ایشان آشنا شده است یا اینکه کلنل داری آن دورا باهم آشنا ساخته است. پس از آشنائی بزبان انگلیسی بتدریج بکارهای دیگر تحصیلی آشنا شدند و هر زمان که گرفتار بی پولی میشدند شالهای گرانبها و اثاثیه ای که از ایران آورده بودند می فروختند و در بهای کرایه منزل و اجرت معلم میدادند و از میان آنها تنها استاد محمد علی چخماق سازمدها درلندن بیکار میزیست.

روزنه امید - در این میان سه تصادف پیش آمد که بر اثر آن گشایشی در کار محصلین حاصل گشت. نخست آشنائی سرجان ملکم بود با آنها. باین ترتیب که محصلین ایرانی روزی بتمشای يك دسته سرباز مشغول بودند، سرجان ملکم هم در آنجا حاضر بود و آنها را ظاهراً از لباسشان شناخته و پیش آنها رفته بود. چون ملکم فارسی میدانست از ایشان پرسیده بود «چرا بخانه ما نیامدید؟» محصلین متحیر شده بودند که آیا این کیست که در شهر غربت با آنها بفارسی سخن میگوید سرجان ملکم چون تحیر آنها را دیده بود گفته بود «.... گویا مرا نمی شناسید، نام من سرجان ملکم است» پس از آن با آنان تعارف نموده نشان خانه خود را بایشان داده بود.

محصلین روز بعد بخانه او رفتند.... سرجان ملکم از روی مهربانی با آنها

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی ۲ - مجله یغما ش ۶ ص ۷۳۶ و ۲۳۷ - مقالات آقای محیط طباطبائی

گفته بود که: «... خانه من خانه شماست و من خدمتگزار دولت علیه ایران هستم و نمک خوار پادشاه ایرانم.» توفیق دیگری که نصیب آنها شد این بود که در خانه سرجان ملکم یادرو راه حاجی بابا افشار را ملاقات کردند «که مدت پنجسال میبود که در آن ولایت حسب الامر نواب والا بتحصیل آمده بود و ملبس بلباس انگریز بود». و چون حاجی بابا در ماه رمضان یا شوال ۱۲۲۶ (سپتامبر یا اکتبر ۱۸۱۱ م) بلندن وارد شده بود اگر این «مدت پنجسال» صحیح باشد، این ملاقات در سال ۱۲۳۱ چند ماه بعد از ورود محصلین، صورت گرفته است. تردید در صحت تاریخ «مدت پنجسال» برای این است که با تواریخی که میرزا صالح برای تعیین مراحل تحصیلی خود ذکر نموده است مطابق در نمی آید و از این رو ظاهراً دو کلمه «مدت پنجسال» مسامحه ذکر شده است.

باری، میرزا صالح ملاقاتی را که در روز اول ماه ربیع الثانی ۱۲۳۳ با سرجان ملکم کرده اند چنین شرح میدهد: «روز غره ربیع الثانی میرزا جعفر طیب و بنده بدیدن سرجان ملکم رفتیم، معزی الیه در عالم صحبت روی را بمیرزا جعفر کرده گفت: «چون من خود را نمک خوار و نوکر پادشاه ایران میدانم شما را نصیحتی پدران میکنم اگر شما را بدنایید» میرزا جعفر گفت هرگز مرا بدنخواهد آمد هر چه نصیحت کنید ممنون از شما میشوم، گفت: «شما تازه باین ولایت آمده اید و از اوضاع این ولایت اطلاع ندارید، چنانچه مایل صحبت با مردم و دخول مجالس باشید، مردم ولایت ما مردمانی عیاش میباشند و مایل بدیدن عجایب هستند و همه شب اوقات خود را بمصاحبت و مهمانی یکدیگر و رقاصی میگذرانند، در هر شب شما را بمهمانی طلبیده اوقات شما شبها بمهمانی و روزها بیازدید صاحبان مصروف میشود، یکندفعه اطلاع بهم میرسانید که چهار پنج سال عمر شما بهمین منوال گذشته است و آنچه تحصیل باید کنید مقدور نشده، بعلاوه اینکه در نزد دولت خود منفعلی خواهید شد که خدمات مرجوعه بخود را بانجام نرسانیده اید مادام الحیات افسوس

میخوردید که فرصت را از دست داده اید و تحصیلی که شاید و باید تنموده اید که همیشه از آن محظوظ شوید!.....»

تصادف دوم، اطلاع سرگور اوزلی بود، از ورود حضرات، باین ترتیب که در موقع اقامت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی در روسیه چند نامه توسط او برای میرزا صالح رسیده و میرزا ابوالحسن خان آنها را بانگلستان نزد سرگور اوزلی فرستاده بود. میرزا صالح، معلوم نیست بچه وسیله و شاید بوسیله حاجی بابا افشار که با سرگور اوزلی معاشرت داشته است، از رسیدن نامهها اطلاع پیدا میکند و استاد محمد علی را میفرستد که کاغذها را بیاورد. و آنگاه سرگور اوزلی پیغام می دهد که دو ماه است در لندن هستی چرا بدیدن من نیامده ای؟ و همینکه میرزا صالح بدیدن او میرود سرگور اوزلی برخلاف آنچه کلنل داری گفته بود به او میگوید «هر وقت که تو و رفقای تو را میلی باشد و بدیدن من بیائید مرا خوشحال میسازید^۱. پند و اندرز سرجان ملکم، در میرزا صالح مؤثر واقع شد، چنانکه مینویسد: «..... مراجعت از نزد سرجان ملکم درصدد انتظام تحصیل و ترک مصاحبت و مجالست با مردم کوشیده لکن بالفعل آشنایان چند در لندن دارم که ترک مصاحبت آنها را بدون عذر نمیتوانم نمود. چون در خواندن زبان انگریزی اندک ربطی بهم رسانیده ام یعنی میتوانم الفاظ را اندک از هم تشخیص دهم خیال میکنم که بالفعل الی وقتی که قولونل خان تواندانی از دولت گیرد و مرا بمدرسه فرستد در نزد رفقا رفته، آنها معلمی دارند فارسی فهم و در صرف و نحو انگریزی زیاده از من ربط دارند من بآنجا رفته تحصیلی میکنم و ترک آشنائی مردم لندن را هم نموده اوقات خود را موافق صوابدید و نصایح سرجان ملکم بتحصیل میگذرانم، چنانکه اندک نقاری در میان قولونل خان و رفقا پیدا شده بلکه بکلی رفع کنم باین ملاحظه مصمم خروج از لندن گردیدم^۲.....» مراد از «معلم فارسی فهم» ظاهراً همان مستر

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی ۲ - مجله یغما ش ۶ س ۶ ۳ - مقالات آقای محیط طباطبائی بنقل از سفرنامه خطی میرزا صالح

«شکسپیر» است که میرزا صالح قبالا هم از آن صحبت نموده است. «قولونل خان با این شخص قرار گذاشته بود که هفته‌ای شش روز سه نفر از ایرانیان درس انگلیسی و تاریخ و غیره بدهد و شش لیره و نیم بگیرد» وقتی میرزا صالح بنزد رفقای خود می‌آید ظاهراً خود محصلین بامستر شکسپیر قرار می‌گذارند که بهر چهار نفر یعنی میرزا صالح و میرزا سید جعفر و میرزا رضا و میرزا جعفر درس بدهد و هفته‌ای پنج لیره بگیرد. قولونل خان چون از این قرار اطلاع پیدا می‌کند بامستر شکسپیر دعوی می‌کند که چرا کمتر از آنچه بامن قرار گذاشته بودی از آنها میگیری^۱ و این شاید بدوجهت بوده است یکی آنکه نگویند قولونل خان در خرج پول محصلین رعایت صرفه‌جویی نمی‌کند دیگر آنکه اعتبار سرپرستی محصلین همواره برای وی باقی بماند. باری قریب سه ماه این چهار نفر نزد ماستر شکسپیر درس میخوانند اما چون از قولونل خان پول میخواهند او جواب میدهد پول شما تمام شده است، درحالتیکه پول خرج راه و مخارج یکساله ایشان را گرفته بود و هنوز یازده ماه بیشتر از ورود محصلین بلندن نمی‌گذشت. میرزا صالح چون بی‌پولی را می‌بیند، دوشال ترمه را که از ایران آورده بود بلندن میبرد و میفروشد و پول معلم را می‌پردازد، ماه بعد که مدت یکسال از ورود آنها بلندن گذشته بود با کلنل داری به حسابها رسیدگی کرده سیاهه مخارج را مهر میکنند و برای عباس میرزا میفرستند^۲. از اینجا میتوان گفت که هنوز حضرات از کلنل داری در امر وجوه مخارج خود نادرستی ندیده بودند و اگر پول خرجی آنها زودتر تمام شده بود، از جهت کمی بر آورد اولیه و یا مخارج اتفاقی بوده است و بقرائنی قولونل خان درباره خرج پول ایشان نه تنها زیاده روی نمیکرده، بلکه رعایت احتیاط هم مینموده و با آنها میگفته است: «مادامی که از دولت انگلیس بنائی بکار شما نگذاشته‌اند احدی يك دينار خرج نکند و حتی يك جفت جوراب و يك بسته کاغذ هم نخرید^۳» و چون پول هم در دست خود او بوده است هر وقت که یکی از ایشان از او وجهی میخواسته

۱ - مجله یغما س ۶ ش ۷ ص ۲۷۵ - ۲ - همان مرجع ۳ - مجله یغما س ۶ ش ۶ ص ۲۳۷

است خشونت و تندى ميكرده است و با وصف اين مهر كردن سياهه مخارج از طرف ميرزا صالح دليل بر تصديق او بصحت عمل كلنل داري بوده است . علاوه بر درس ماستر شكسپير ، « خود ميرزا صالح نيز با يك نفر كشيخ كليسا قرار ميگذارد كه هفته‌اي سه روز ، هر روز دو ساعت ، باو درس زبان لاتيني و تاريخ انگلستان بدهد و از او يك گني كه معادل دواشرفي طلا بوده است دريافت كند^۴ .»

باين ترتيب چهار نفر از محصلين ايراني، في الجمله بدرس خواندن توفيق يافتند ولي استاد محمد علي هنوز بيكار و حال او از همه زارتر بود زيرا اولاً او را بعنوان كارگر مي شناختند و بنا به عادت آن زمان ميان خود و او فرق ميگذاردند . ثانياً داري هم بچشم خردى در او مينگرست ، نتيجه آنكه اين بيچاره را از روزى كه وارد شده بود بلا تكليف گذارده بودند ولي بالاخره او هم مثل ديگران بسعى خود درصدد پيدا كردن كاري برآمد و با كارخانه‌اي قرار گذاشت كه او را بدون مزد بشاگردى قبول كنند و اجازه دهند كه در ازاي كار مجاني چيزى بياموزد^۵ .

سومين تصادف مفيد و مؤثر آشنائي ايشان بود بايكي از نمايندگان مجلس مبعوثان انگليس بنام «پيترورت». در اواخر سال ۱۲۳۲ (۱۸۱۶ ميلادي) كه دو سال از مدت اقامت و سرگرداني آنها در انگلستان مي گذشت، يك روز ميرزا سيد جعفر از « كريدون » بلندن مي آمد بر حسب اتفاق و شايد بعلت اينكه لباس ايراني پوشيده بود ، با نماينده مزبور آشنائي پيدا كرد و او را از سر گذشت خود و رفقايش آگاه ساخت، پيترورت كه مرد نيك سيرتي بود بايكي از معلمين مدرسه «ووليچ» موسوم به «دكتر گوري» براي پذيرفتن آنها در آن مدرسه وارد مذاكره شد. محصلين با دكتر گوري بآن مدرسه رفتند و ظاهراً كلنل داري نيز اطلاع يافته همراه آنان رفت. همينكه اولياء مدرسه آنها را شناختند معلوم

۴ - مجله یغما س ۶ ش ۷

شد که یکسال و نیم قبل از طرف دولت انگلیس بمدرسه مزبور دستور داده شده که محصلین ایرانی را برای تحصیل بپذیرد ولی کلنل داری در موضوع را با آنها نگفته بود^۱. دلیل بر این امر اینکه، بر طبق نامه رسمی دولت انگلستان، وزارت جنگ انگلیس بنایب رئیس توپخانه در «وولینج» نوشته بوده است که درباره تحصیل این پنج نفر با کلنل داری مکاتبه نماید^۲.

بحثی در رفتار داری - هر چند هنوز سفر نامه میرزا صالح انتشار نیافته^۳ و بطور منظم نمیتوان حوادث سفر و تحصیل محصلین ایرانی را مطالعه کرد ولی از آن اندازه که در مقالات آقایان محیط طباطبائی و مجتبی مینوی نقل شده چنین استنباط میشود که داری هر چند خشن و تند خود بوده، تا زمانی که امیدش نسبت بحق سرپرستی محصلین قطع نشده بود، وظایف خود را درباره آنها کم و بیش انجام میداد و دولت انگلیس هم درباره محصلین او را مرجع قرارداده با وی مکاتبه و مذاکره مینمود و او نیز کارهایی انجام داده گاهی نیز تعلل و مسامحه و وعده خلافی میکرد، فی المثل در آخر سال اول اقامت در انگلستان محصلین از او خواهش می کنند که بقصبه کریدون آمده با سه نفر معلم گفتگو کند و قرار بگذارد که به میرزا سید جعفر و میرزا رضا و میرزا جعفر و میرزا صالح درس بدهند، او هم قبول میکند و وعده می دهد ولی بدون اطلاع آنها بفرانسه سفر می کند و ایشان را معطل میگذارد^۴.

در سال دوم اقامت آنها کلنل داری شخصی موسوم به مستر (پارسی) را از جانب خود مأمور کرد که بکار محصلین رسیدگی کند ولی این مرد بیشتر اسباب سرگردانی ایشان میشد و نمیگذاشت بکار خود برسند چه میرزا صالح در یک مورد میگوید: «..... و بعد از آنکه اجرت خانه و معلم را طی کرده مستر پارسی اطلاع یافته گله کردند که چرا بنده بخانه او نرفته و در نزد او تحصیل نکنم چون

۱ - مجله یغما س ۶ ش ۷ ص ۲۷۶-۲۷۷ مقالات آقای محیط طباطبائی ۲ - مجله یغما س ۶ ش ۶ ص ۲۳۶ ۳ - دوسال پیش منتشر شد ۴ - مجله یغما س ۶ ش ۷ ص ۲۷۵

مأیوس از این معنی شده بنای ناخوشی و عداوت را باینده گذارده.....^۱ ولی اساس همه این کارها آن بوده است که کلنل داری به اضافه حقوق مورد نظر خود نرسیده و نتوانسته بود بعنوان سرپرستی محصلین از دولت انگلیس چیزی بگیرد و خود محصلین هم این مطلب را فهمیده بودند و میدانستند که: «مادامی که برای کلنل داری مسواچی معین نکنند متحمل کار آنها نخواهد شد» اما بکلی هم نمیتوانستند با او قطع رابطه کنند زیرا عباس میرزا آنها را بوی سپرده بود و میترسیدند مورد مؤاخذه واقع شوند.

علاوه بر گرفتاری سر و کار داشتن با داری، اشکال دیگر محصلین آن بود که در همان اوایل ورودشان بانگلستان، جیمز موریه بلندن انتقال یافت. جانشین موریه «هنری ویل لک» بود که محصلین او را در مسکو ملاقات کرده بودند، محصلین مسافت بین تبریز و مسکو را تقریباً سه ماه پیموده بودند و از اینقرار میتوان احتمال داد که موریه تقریباً نه ماه تا یکسال پس از رسیدن محصلین بانگلستان بلندن وارد شده بود. داری یا قولونل خان که هنوز بحق الزحمه سرپرستی نرسیده و از اینجهت ناراضی بود «نخست از کارایشان کناره جوئی کرد و.... صریحاً میگفت در صورتیکه دولت متبوع من از بابت پرستاری شما مبلغی بمن نرساند هیچ دخالتی در کار شما نخواهم کرد...» بعد با موریه همدست شده هر دو شروع بید گوئی از محصلین و انتشار شایعات خلاف واقع درباره آنها نمودند و دامنه این شایعات حتی به تبریز نیز رسید چنانکه خود میرزا صالح در این باره مینویسد: «.... روز شنبه ۲۷ شعبان مطابق سلخ جولائی..... چنانچه آقا حاجی بابا مذکور میسازد که در مجالس و محافل گرنل داری صحبت شمارا می کند ماهم در گوشه ای آرام داریم تا به بینیم چه میشود.... در این مدت توقف در کرایدون هر وقت از ایران کاغذ بیاها میرسد دوستان مینویسند که حضرات انگریزی متوقف دارالسلطنه تبریز در صدد تخریب ماها برآمده و هر روز شهرتی از سوء رفتار و کردار ما بخدمت

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی

اولیای دولت معروض میدارند. گویا نواب والا روحی فداه از طریقه تکاهل و مسامحه دولت انگلیس گله فرموده بودند و حضرات اهالی انگریز از راه پاس دولت داری خود درصدد پرده پوشی دولت خود برآمده...^۱ و در جای دیگر مینویسد: «... ازقراریکه دوستان رفقا برفا نوشته‌اند استنباط میشود که کرنل داری شکایتی ازهر کس نوشته، خصوصاً ازبنده چیزها نوشته است، منظورمشارالیه گویا این بوده است که چیزی می نویسد که ما مرتکب افعال ناشایست هستیم و باین ملاحظه ما را سر خود نگذارند.....»

عاقبت معلوم میشود که همه این شکایت‌ها و گزارشهای خلاف واقع درباره رفتار و کردار ناشایسته این جوانان برای این بوده است که کلنل داری بسمت سرپرستی آنها معین شود. تا اینجا میتوان کلنل داری را مردی طماع و عاجز در مقابل صفت ناپسندیده طمع دانست اما مسئله پنهان کردن اجازه پذیرفتن محصلین دره‌درسه «وولچ» و یکسال ونیم وقت آنها را تلف کردن جز بر ضعف وجدان او حمل‌توان کرد. این شخص که خود بالاف و گزاف و بالا بردن شخصیت خویش ولیعهد ایران وقائم مقام بزرگ را فریفته و این جوانان را همراه آورده بود که تحصیل کنند آنقدر حسن نیت و وجدان اخلاقی نداشته است که در مقابل اندک درآمدی که آرزو داشته و برای وی میسر نشده است عمر گرانبهای پنج تن جوان محصل را که امکان تحصیل و ترقی برای آنان فراهم شده بود تلف نماید.

همین شخص وقتی دید که نقشه او در باب حق سرپرستی عملی نشد و دولت انگلیس راضی شد که محصلین ایرانی را در مدارس دولتی بپذیرند و آنها هم بهر زحمتی بود در کار تحصیل وارد و به پیشرفتهائی نائل شدند، احتمالاً بامید مختصر استفاده از پولی که از ایران برای آنها میرسید، با آنها از دوستی درآمد و گویا در همین دوره است که او و رفیقش مستر «پارسی» میرزا صالح را که ظاهراً از دیگر

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی بنقل از سفرنامه خطی میرزا صالح

محصلین رشد بیشتر داشت تشویق کردند که بمجمع فزاموشخانه (فراماسون^۱) وارد شود.

وضع حال و رفتار محصلین - پیش از این شمه‌ای از مساعی محصلین در کار درس خواندن و پیشرفت آنها نوشته شد، اکنون باید دانست که این محصلین وقتی بانگلستان آمدند نه زبان انگلیسی میدانستند و نه حتی بر نامه مدارس ابتدائی انگلستان را دیده بودند، از اینرو پذیرفتن آنها در مدارس رسمی کار آسانی نبود و خواه و ناخواه نیبایست با تحصیل خارج، معلومات خود را بجدی برسانند که در مدارس رسمی پذیرفته شوند، منتهی چون سن آنها، از سن کودک دبستانی و شاید دبیرستانی هم زیادتر بود، درس خواندن برای آنها چندان اشکالی نداشت. لزوم داشتن معرف نامه رسمی این فرصت را بآنها داد که تا رسیدن معرفی نامه درس بخوانند و خود را آماده ورود بمدارس رسمی نمایند. برای بدست آوردن معرفی نامه، محصلین براهنمائی سرجان ملکم نامه‌ای بقائم مقام بزرگ نوشتند و تقاضای صدور معرفی نامه رسمی کردند اما با وضع ارتباطی آن زمان چندین ماه طول میکشید تا معرفی نامه آنان بلندن برسد، در اینوقت که هنوز اول کار بوده است قولونل خان ظاهراً برای اینکه کاری انجام شده باشد، معلمی جهت آنها دیده و طی کرده بود که آنها را درس بدهد و از هر کدام هفته‌ای دولیره ونیم بگیرد و خانه‌ای برای خوراک و نشیمن آنان در نظر گرفته بود با کرایه هفته‌ای دولیره ونیم برای هر یک.

از همین جا بزرگترین اشکال محصلین پیش آمد چه با این حساب، مخارج آنها در سال بیش از دو برابر بر آوردی بود که داری در تبریز کرده و بعرض ولیعهد رسانیده بود، وقتی هم محصلین از او پرسیدند که با این وضع اگر پولی از ایران نرسد چه خواهید کرد؟ جواب داد «نمیدانم چه خواهد شد^۲». از طرف دیگر

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی بنقل از سفر نامه خطی میرزا صالح با تعیین تاریخ ۲۰ رجب ۱۲۳۳ و مجله یغما س ۶ ش ۷ ص ۲۷۷ ۲ - مجله یغما س ۶ ش ۶ ص ۲۳۷

مناعت و عزت نفس این جوانان بحدی بود که نمی‌خواستند برای گذراندن معاش خود کار و شغلی قبول کنند... بطوریکه حتی شخصی بنام «دکتر بری» که باکلنل داری و میرزا صالح آشنا بود واسطه برانگیخت که شاید میرزا صالح حاضر شود بدختر او درس بدهد و اجرتی بگیرد تا کمکی بمخارج او شده باشد میرزا صالح جواب داد که «... اگر برای هر درسی یکصد تومان به بنده بدهند درس نخواهم داد، زیرا که در این مملکت شهرت یافته است که نایب‌السلطنه ایران آدمی چند باین ولایت فرستاده است تا تحصیل علم کرده مراجعت کنند، که راضی خواهد بود که در میانه مردم شهرت یابد که نوکران پادشاه ایران از غایت احتیاج بنارا بتعلیم گذارده‌اند»^۱ از اینرو، برای جبران کسر خرج خود مجبور بودند که شال و ائاثیه دیگری که از ایران آورده بودند بفرشند و با پول آن درس بخوانند و نیز از اینجا معلوم میشود که این جوانان واقعاً عشق بتحصیل داشتند و میخواستند از این سفر خود استفاده نموده باشند. يك روز میرزا صالح که بی‌معلم مانده بود بکلنل داری گفته بود اگر دو هفته دیگر بی‌معلم بمانم دیوانه میشوم^۲ «استاد محمد علی چخماق ساز که دوران بیکاری و بلا تکلیفیش بیش از همه طول کشیده بود هر چند یکبار بخانه داری میرفت و از بیکاری شکوه مینمود و گاهی زارزار میگريست»^۳ میرزا صالح، یکی از دوره‌های تحصیلی خود را چنین شرح میدهد: «... مدت یازده ماه میشود که در کرایدون مانده‌ام... کرنل داری مطلقاً نزدیک مانمی‌آید که ازدولت خود او را بر سر ما گذارند و مواجی با بدهند، دولت نیز بدون نفع و منفعتی در کار ما دست نزده همه روزه بدفع الوقت میگردد. مدت شش ماه و نیم است که مستر (ست) را گرفته‌ام که مرا درس میدهد، چون مایل آن هستم که شروع در طبیعیات کنم و معلم مزبور ربط از حکمت طبیعی ندارد... لهذا لباس را تغییر داده ازدوستان وداع کرده روانه بلندن گردیدم... هنگامی که از کرایدون

۱ - مجله یغما س ۶ ش ۷ ص ۲۷۴ ۲ - مقالات آقای محیط طباطبائی (دنباله داستان فراماسون) ۳ - مقالات آقای محیط طباطبائی دنباله مطلب پیش

بیرزن آمدم صاحبخانه مامرانسانی داده بود که درلندن یکی ازدوستان او پیرهنزی است طیب و فاضل اگر او را به پسندم بخانه اورفته باشم.

بعد از اینکه از قولونل داری مایوس شده بخانه او رفته بود خانه‌ای دارد محقر و کوچک و بد ولیکن بنده در بند خانه خوب و بد نیستم وقراری که در پیش خود داده‌ام اینکه نه بخانه احدی روم و نه بخانه من آید و بآن سبب در قید خوبی خانه نیستم. قرارداد با معلم مزبور کردم که در هفته‌ای سه گینی و نیم که در سالی یکصد و نود و دو تومان انگریزی باشد باوداده که مرادرس لاتین و انگریزی و حکمت طبیعی داده و اطافی بجهت نشیمن و اطافی بجهت خواب و خوراک و متعلقات مرا بدهد... و لباس و اسباب خود را بسته بخانه معلم مزبور که مسمی است به مستر «جان گرات» رقتم لیکن لباس انگریزی را بیرون آورده و ملبس بلباس ایرانی شدم. روز شنبه ۲۳ ربیع‌الاول مطابق ۱۹ فوریه عیسوی بخانه مستر گرات وارد گردیده، اول تعهدی که کرده و مینمایم اینست که بخانه احدی نروم و باهیچکس الفتی نوزم بلکه تحصیلی نمایم و امروز شروع در حکمت طبیعی نموده و لاتین هم میخوانم لیکن کرنل داری را از این معنی ناخوش آمده بعلت اینکه اگر بنده در گوشه‌ای نشسته بدون معلم می‌بودم راه حرف او بدقت دولت انگریز باز گردیده میتوانست همیشه عریضجات بنویسد که اطفال ایرانی سرگردان هستند. شال دیگر خود را فروخته و بقدر هفتاد تومان انگریزی کتاب و اسباب و کره و سایر ضروریات ابتیاع کردم، حال مدت دو ماه و نیم است که کرنل داری وجه بجهت من نفرستاده و چون حرف او این است که وجه شما تمام شده است بنده هم ادعائی نکرده‌ام و معطل مانده‌ام و چون مستر «پارسی» نام رابطه میان ما و کرنل داری است منتهی سعی او این است که میانه ما و کرنل ناخوش باشد...^۱ محصلین دیگر نیز بکمک مستر «پیترورن» بتحصیل رسمی مشغول میشوند باینصورت که این مرد نیکو کار میرزا سید جعفر و میرزا رضا را که مأمور تحصیل مهندسی و توپخانه بودند

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی

در نزدیک مدرسه «وولج» منزل می‌دهد و ترتیب کار میرزا محمد جعفر هم که میبایست طب بخواند اینطور می‌دهد که از کریدون بیاید و در خانه طبیعی منزل گرفته در پیش او و در بیمارستان دولتی علماً و عملاً طب را فراگیرد. بدبختانه در اینموقع، شایعات خلاف واقع درباره آنها، اولیای امور ایران را نگران ساخت و آنها که باسانی نمیتوانستند اذ حال و کار محصلین اطلاع حاصل نمایند ب فکر احضار ایشان افتادند چنانکه «درماه صفر سال ۱۲۳۳ هـ» همینکه کار این جوانان نسبتاً روبراه شد ناگهان شرحی از قائم مقام رسید که جوانان ایرانی در صورتیکه بیکارند بایران مراجعت کنند، از اینرو بیچاره‌ها بتک و دو افتادند و جریان کار خود را به سرگور اوزلی نوشتند. سرگور اوزلی هم تصدیقی نوشت مشعر بر اینکه این پنج نفر در درس خود ساعی هستند و میرزا صالح این نوشته سرگور اوزلی را با عریضه‌ای بخدمت قائم مقام قرستاد و استادان و معلمین هر یک از آن چهار نفر دیگر هم در باب ترقی آنها شرحی به سرگور اوزلی نوشتند و او با ادارات دولتی انگلستان رفته گفتگو کرد که بالفعل هیچیک را پس نفرستند تا در خدمات مرجومه کامل شوند...»^۱

علاوه بر این در همان وقت، «یکنفر صاحب منصب انگلیسی از راه ایران عازم هندوستان بود، میرزا صالح او را برد و باتمام رفقای خود روبرو کرد و هرمراسله‌ای و تصدیقی که لازم بود تهیه کرده باو داد که بخدمت قائم مقام ببرد و او را از ماجرای کماهو حقه مطلع سازد».

معهدا، انگلیس‌های مقیم ایران، همچنان بشایعه سازی درباره آنها مشغول بودند، چنانکه حتی موقع حرکت آنها از انگلستان هم محصلین ایرانی هنوز با این شایعات سروکار داشتند. میرزا صالح در این باره مینویسد: «... روز دوشنبه ۲۴ جولائی مطابق دوم شوال چهار ساعت قبل از ظهر از کشتی بیرون رفته بگریوزند رفته که در آنجا بعضی آشنایان را دیده از آن پس مراجعت کند ... و از آن پس

آقا حاجی بابا رادیده مذکور ساخت که شخص مستر «ویلیم» نام از ایران آمده، بنده بدیدن او رفتم، بعد از گفتگو مذکور ساخت که در ایران شهرتی دارد که مأمورین انگلند شب و روز مرتکب افعال شنیعه هستند و تحصیلی هم نکرده شغل آنها منحصر بخود سازی است. و از آن پس مشارالیه از بنده پرسید که چگونه این ولایت را پسندیده‌ای؟ آیا دلگیر از رفتن این ولایت هستی؟ یا آنکه خوشنود هستی که بولایت خود میروی، منسوبان خود را می بینی؟ بنده را از مکالمه اونمکی بزخم کهنه پاشیده گفتم بسیار خوشنودم که از این ولایت میروم، نه اینکه شایق بدیدن منسوبان هستم و نه اینکه از این ولایت سیر هستم لیکن آنچه در دل داشتم باو عسری را بیان کرده و بالفعل عرض می‌کنم. بالجمله گفتم: اولاً که ما باین ولایت رسیدیم ما را دولت انگلیس کان لم یکن دانسته و مستر موریه از راه بی حقوقی و نمک شناسی دولت علیه قاهره، باین دولت نوشته که مابدون مصلحت او آمده‌ایم و دولت شما از راه ابن‌الوقتی ما را متحمل نشده و آتھائی که سوای مستر موریه بایران آمده بودند بجز سرگور اوزلی همه با ما بی مهر شده محبتی بما نکردند ما هم گوشه گیری را بهتر از همه چیز دانسته به دولت خود عرایض چند معروض داشتیم و افسران انگریزی که در ایران بودند محض از برای اینکه دولت خود را خوشنود کنند شهرت لاابالی گری ما را داده که حرف ما مسموع نشود^۱... اینک مستر «ماجی سن» حاضر است و از یوم درس الی حال در حقیقت احوال من اطلاع دارد، مشارالیه مردی است عزیز فوراً قسمها یاد نمود آنچه من گفتم راست است. بالجمله مستر ویلیم گفت بکرات از مردم شنیده‌ام که حضرات مأمورین هر کدام نوعی رفتار نموده‌اند که همه مردم تحسین از رفتار و کردار آنها می‌کنند و من هم منفعلم که اهالی ولایت ما اینگونه شهرت‌ها را بدهند^۲....»

امری که این مطلب را تأیید مینماید آنست که عباس میرزا آنها را از

تغییر لباس منع کرده بود و آنها هم میخواستند حتی الامکان دستور شاهزاده را اجرا کنند، از اینرو امکان اینکه در اجتماع انگلستان داخل شوند و دنبال خوش گذرانی و عیش و نوش بروند برای ایشان خیلی کم بود چه هم پول کافی نداشتند و هم انگشت نما بودند. از این گذشته، کسانی که حاضر نمیشدند برای گذراندن معاش خود درس خارج بدهند که مبادا حیثیت پادشاه ایران متزلزل شود یقیناً در ارتکاب «افعال شنیعه» و «اعمال ناشایست» رعایت حیثیت خود و دولت خود را مینمودند و کاری بخطا نمیکردند. علاقه و احترام بلباس ایرانی، در نزد آنها جدی بود که میرزا صالح که یکبار تغییر لباس داده و لباس انگلیسی پوشیده بود ظاهراً مورد ایراد رفا واقع شده بود.

روابطه محصلین و دولت انگلستان - در این باره نیز قبلاً شمه‌ای نوشته شد، چنانکه میرزا صالح هم نوشته است دولت انگلستان در ابتدا آنها را «کان لم یکن» دانسته، چندان متحملشان نمیشد زیرا ناپلئون از میان رفته بود و دولت انگلستان دیگر بایران احتیاجی نداشت و بقول میرزا صالح: «..... ملاحظه کرده‌اند که ما را بدولت ایران احتیاجی نیست چرا خود را زحمت دهیم....»

اشکال نداشتن معرفی نامه رسمی و معلومات کافی و ندانستن زبان هم مزید بر علت بود، از اینرو تنها توجه اولیای امور انگلستان بآنان آن بود که بنایب رئیس مدرسه توپخانه «وولج» نوشته شد که در باب محصلین با کلنل داری می‌مکتبه نماید. حاصل این کار هم تلف کردن یکسال و نیم وقت گرانبهای آنها بود. رسیدن شایعات و اخبار نامطلوب درباره آنان بتبریز عباس میرزا و قائم مقام رابشرحی که گفته شد نگران ساخت و ولیعهد از دولت انگلیس خواست که بکار آنها توجهی بکند و بمحصلین نیز امر شد که از اطاعت کسی که از طرف دولت انگلیس برای رسیدگی بکار آنها معین میشود سر باز نزنند. میرزا صالح در این باره مینویسد: «.... در این روزها که اواسط شعبان است تعلیقه‌ای از بندگان نواب والا رسید

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی بنقل از سفرنامه خطی میرزا صالح

مشعر بر اینکه شرحی بدولت انگریز مرقوم رفته است که در حمایت ما سعی کرده، در تعلیقه مزبور احکام مطاعه صدور یافته است که هر کس را از دولت انگریز معین کنند که بامورات ماها رسیده باشد از سخن و صوابدید او بیرون نرفته باشیم و نیز تعلیقه بکلنل مرقوم رفته است. مضامین تعلیقه اینکه مشارالیه متوجه ما بوده نگذارند که مرتکب افعال شنیعه بوده باشیم....^۱» بر اثر گله و خواهش عباس میرزا دولت انگلیس راضی شد که بدون معرفی نامه رسمی آنها را در مدارس و مؤسسات دولتی بپذیرد و سالی ۱۵۰ لیره معادل سیصد تومان مدد معاش و خرج تحصیل بآنان بپردازد ولی صریحاً اعلام داشت که از بابت سرپرستی چیزی بداری نخواهد داد.^۲

و داری هم جز با گرفتن حقوق اضافی حاضر نبود در کار آنها مداخله نماید. با وجود این دولت انگلیس او را سرپرست محصلین میدانست و درباره آنها با او مکاتبه مینمود و عباس میرزا هم همچنان در کار سرپرستی محصلین به او امیدوار بود. ظاهراً کلنل داری در مقام استفاده از این وضع برآمده شرحی در ترقی محصلین بعباس میرزا نوشت و همه را از پرتو توجه خود دانسته وانمود کرد که هر پنج نفر را او بر سر کار گذارده است^۳ اما میرزا صالح جریان کار و رفتار او را بدرستی بر او ایای امور ایران روشن ساخت و بشاهزاده و قائم مقام فهمانید که اگر محصلین پیشرفتی کرده‌اند مربوط بزحمت خودشان است نه سرپرستی و مواظبت قولونل خان. دولت انگلستان هم وقتی خواهش عباس میرزا را دید نسبت بآنها توجه بیشتری مبذول داشت بدلیل آنکه وقتی خواستند محصلین را بایران برگردانند از طرف مدرسه «وولج» بکلنل داری اطلاع داده شد که با اولیای امور بریتانیا

۱ - مقالات آقای محیط طباطبائی و گویا این شایعه و سعایت از ناحیه خود کلنل داری بوده چه میرزا صالح بدنبال این مطلب مینویسد «از قراریکه دوستان رفا به رفا نوشته‌اند استنباط میشود که کرنل داری شکایتی از هر کس نوشته مخصوصاً از بنده چیزها نوشته است منظور مشارالیه گویا این بوده است که چیزی مینویسد که ما مرتکب افعال ناشایست هستیم و باین ملاحظه ما را سر خود نگذارند...» یعنی آزاد نگذارند و او سرپرست محصلین باشد شاید از این بابت وجهی باو پرداخته شود ۳ و ۲ - مجله یغما س ۶ ش ۷ ص ۲۷۶ - ۲۷۷